

تفسیر سوره مبارکه دخان

ویژه ماه مبارک رمضان

اردیبهشت ۹۹

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

معاونت فرهنگی - تبلیغی

اداره کل تهذیبی تربیتی - اداره قرآن و عترت





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



این سوره به مناسبت کلمه به کار رفته در آیه دهم: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ»، "دخان" نامیده شده است. شاید نام‌گذاری به "حم دخان"، برای تفکیک از کلمه دخان در آیه یازدهم سوره فصلت: (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُحَانٌ) باشد.

سوره به اتفاق تمام دانشمندان تفسیر و علوم قرآن مکی است. این سوره شصت و چهارمین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم ۹ نازل شده است. این مطلب را تمام جدول‌های مسند، غیر مسند و ترکیبی تأیید می‌کنند. تنها در روایت غیر مسند مقاتل از علی ع و نیز در روایت مجاهد از ابن عباس در نقل مستدی که در دلائل النبوه آمده این سوره در ردیف ۶۲ میان سوره‌های فصلت و شوری قرار دارد. بنا بر این روایت که البته در مقابل روایات متعدد مخالف از اهمیت کمتری برخوردار است، در میان حوامیم هفت گانه سوره دخان در ردیف دومین سوره از این مجموعه قرار می‌گیرد و نظم با اندکی تفاوت از نظم محتوایی حوامیم هفت گانه پیدا می‌کند که در بحث ارتباط سوره توضیح می‌دهیم.

سوره دخان در ترتیب مصحف رسمی در جزء بیست و پنجم قرآن، ردیف چهل و چهارم، بعد از سوره زخرف و قبل از سوره جاثیه قرار گرفته است و ۵۹ آیه دارد.

مقصود سوره

اطمینان دادن به پیامبر در باره تنبیه مشرکان مکه که بر تردیدشان در رسالت وی و هشدارهای او در باره روز رستاخیز اصرار می‌کنند. و برغم نشانه‌های خروج از مرحله شک در این مساله اصرار می‌ورزند.

محتوای سوره

سوره به چهار بخش تقسیم می‌شود:

۱. آیات ۱-۹: درآمد سوره؛ بیان جایگاه قرآن و انتساب آن به رحمت الهی و تأسف از واکنش نادرست مشرکان که در این امور با شک مواجهه می‌کنند.

بیان اینکه قرآن در شب با عظمت قدر برای انذار به انسان‌ها و از سوی خدای متعال به جهت هشدار از سر رحمت الهی نازل شده است. سپس از واکنش نادرست مشرکان مکی یاد می‌کند که با شک با این کتاب مواجهه می‌کنند و حقایق مذکور در آن را بازیچه می‌گیرند.



۲. آیات ۱۰-۳۳: تأمین خاطر پیامبر ۹ درباره عذابهای موقت و انتقام از اهل شکی که به آن حضرت تهمت

می زنند و وعده نجات متقیان

در این بخش، نحوه مواجهه مشرکان مکه با هشدارهای پیامبر ۹ و تهمت زدن های آنها به وی گزارش داده شده است. سپس خدای متعال وی را از عذاب موقت آنها در دنیا و سپس انتقام از ایشان و نجات متقیان امیدوار می کند. این بخش در دو قسمت بیان می شود:

الف) ابتدا توجه عذاب موقت به این دسته از تهمت زندگان توجه می دهد و بی فائده بودن اظهار ایمان آنها را با وجود شک در حقیقت یاد آور می شود. (آیات ۱۰-۱۶)؛

ب) مواجهه قوم فرعون با موسی ۷ نمونه ای روشن از توجه پیامدهای شک در رسالت موسی ۷ با وجود نشانه های حقیقت است. در این هنگام توجه عذاب نیز آنها را از راه اشتباه بر نمی گرداند، حتی اگر هنگام توجه عذاب اظهار ایمان کنند. چنانکه نجات قوم ضعیف بنی اسرائیل و شوکت و فضیلت آنها پس از دوره ای رنج، بشارتی است که در این آیات به آن حضرت و متقیان می شود. (آیات ۱۷-۳۳).

۳. آیات ۳۴-۵۷: پاسخ به ادعای مشرکان در نفی حیات دوباره و تأکید بر سرانجام مجرمان و متقیان

در این بخش که با هدف رد ادعای مشرکان در نفی روز مکافات و مجازات نازل شده، ابتدا به ادعای نبودن حیات دوباره اشاره می شود. در ادامه بیان می دارد: اگر زندگی دوباره نباشد، هدف آفرینش بازی و سرگرمی غیر حکیمانه خواهد بود. و در نهایت بر جدایی متقیان و مجرمان در این روز تأکید می فرماید. و کیفیت زندگی هر کدام در آن جهان را تشریح می کند.

۴. ۵۸-۵۹: نشانه ای برای اتمام حجت با اهل شک و انتظار پیامدهای بعد از آن

این دو آیه به بیان نشانه ای برای عبور دادن مشرکان مکی که در رسالت پیامبر اکرم ۷ شک می کردند، اختصاص دارد. تا در صورتی که متذکر شوند، به مسیر اهل یقین برگردند، در غیر این صورت منتظر تبعات وخیم اصرار بر تردید در باره رسالت پیامبر اکرم ۷ باشند.

ارتباط سوره

خدای متعال در سوره های حوامیم، یعنی سوره های مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف (سوره های مکی ۶۰-۶۶) به طور کلی دوره ای جدید، هماهنگ و حکیمانه را به منظور ایجاد شکاف در جامعه شرک زده مکه و سر بلند کردن موحدان آن منطقه آغاز کرد. مطابق محتوای سوره ها، ابتدا در سوره مؤمن به توحید در عبادت و دعا توجه داده شده است. از شرک، به خصوص شرک در استعانت از غیر خدا انتقاد، و آن را غیر مقبول شمرد. پس از آشکار شدن گروه مومنان در مکه طبیعی بود که خانواده، عشیره، قبیله و مردم مکی با ایشان برخورد کنند و عبادت و دعای موحدانه ایشان را به چالش بکشند. در سوره فصلت افزون بر دعوت مشرکان به توحید؛



مؤمنان را به استقامت در برابر فشارهای اجتماعی مشرکان برای بازگشت از عبودیت و استعانت پروردگار تشویق می‌کند. در سوره شوری از تعدد انبیا و تنوع رسالت‌ها سخن می‌گوید به این سوال که چرا وحی‌های الهی به انبیا متنوع شده است، پاسخ می‌دهد. در این سوره توضیح می‌دهد که وحی‌هایی که بر انبیا متعدد شده، یک کانون آن‌هم خدای متعال است و تنوع وحی، به‌خاطر وجود مصالح و مشیت حکیمانه، الهی است. در نتیجه تنوع در وحی، مجوز اختلاف در دین نیست و نباید توهم شود که اختلاف متدینان به دیگر ادیان الهی با پیامبر اکرم ۹ جایز است، بلکه پیروان انبیا باید پیرو رسول جدید باشند؛ زیرا در غیر این صورت به اختلافی ناشایست پرداخته‌اند. اختلافی که از ستم، انحراف و حسادت ناشی می‌شود. مشرکان نیز نمی‌توانند از اختلافات فرقه‌های مذهبی و دینی برای اختلاف خود با وحی الهی دستاویزی داشته باشند. در سوره زخرف، سوء استفاده مشرکان از ادعای مسیحیان را که عیسی ع و فرشتگان فرزندان خدا هستند، به چالش می‌کشد، و اساساً این ادعاها و سوء استفاده از آنها را مردود اعلام می‌کند. در سوره دخان به مساله شک مشرکان در رسالت پیامبر و هشدارهای وی در باره روز رستاخیز توجه می‌دهد. و به پیامبر وعده عذاب موقت، انتقام در دنیا و عذاب ایشان در آخرت و به اهل تقوا و یقین وعده نجات در دنیا و مقام امین و پاداش بهشتی می‌دهد.

در همین جا یاد آور شوم که این ترتیب که به تدریج بحث را از رسالت انبیا و تعدد ایشان به رسالت پیامبر اکرم ۷ انتقال داد هماهنگی کاملی دارد. از این رو ترتیب گفته شده در روایات مشهور از ترتیب نزول قول صواب است. همانگونه که با اصل ترتیب فعلی قرآن نیز هماهنگ است. اما بنا بر روایتی که سوره دخان را بعد از سوره فصلت و پیش از شوری می‌شمرد، سوره فصلت به موضوع نفی شرک و استقامت مومنان در برابر تهاجم مشرکان با اعتقاداتشان پرداخته است، سپس سوره دخان به پیامبر در باره عذاب و انتقام از مشرکان وعده می‌دهد و به متقین امید نجات و مقام امین در آخرت می‌بخشد. سپس در سوره شوری بحث به تعدد انبیا و دفاع از تکرر آنها در کنار وحدت ادیان پرداخته است. روشن است که نظم سوره‌های حوامیم در ترتیب اول مناسب تر باشد. در صورتی که اگر بحث از کلیت تعدد ادیان و رسالت‌ها آغاز و با رسالت پیامبر اسلام خاتمه یابد هماهنگی بهتری برخوردار خواهد بود.

فضیلت سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی ۱ سلام ۹ آمده است: «مَنْ قَرَأَ حَمْدَ الدُّخَانِ فِي لَيْلَةٍ أَوْ صَبَحٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ؛ کسی که سوره دخان را در شبی بخواند، آن شب با استغفار هفتاد هزار فرشته بر او صبح می‌کند».



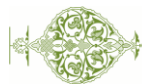


در حدیث دیگری از ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) چنین نقل شده است:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الدُّخَانِ فِي فَرَأٍ ضِهِ وَنَوَافِلِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ مِنَ الْأَمْنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَظْلَهُ تَحْتَ عَرْشِهِ وَحَاسَبَهُ حِسَاباً يَسِيراً وَأَعْطَاهُ كِتَابَهُ يَمِينَةً^۱ کسی که سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافله بخواند، خداوند او را در زمره کسانی که روز قیامت در امنیت به سر می‌برند مبعوث می‌کند و او را در سایه عرشش قرار می‌دهد، و حساب را بر او آسان می‌گیرد و نامه اعمالش را به دست راستش می‌دهد».

روایات بالا توضیح می‌دهند سوره دخان، در بسته شدن درهای جهنم به روی تلاوت‌کننده تأثیر دارند. برخی از این تأثیرها با شفاعت و دعای خیر ملائکه حاصل می‌شود و برخی نیز به دلیل اصلاحی است که این سوره در اصلی‌ترین مساله موجب شقاوت یعنی شرک ایجاد می‌کند و متقیان را برای باقی ماندن بر راه ایمان تقویت می‌کند. روشن است که این اصلاح به آسان شدن محاسبه الهی و نامه اعمال شایسته می‌انجامد.

تاکید بر قرائت این سوره در نمازهای واجب و نافله شاید از این جهت باشد که در نماز انسان بندگی خدا را اظهار می‌کند و خواندن میثاق‌های توحیدی و تأکید بر ترک شرک در ضمن انجام این عمل عبادی، انگیزه مضاعفی در ترک همه انواع شرک و استواری بر عقیده توحیدی ایجاد می‌کند.



آیات ۱-۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) حاء، میم.

وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) سوگند به کتاب روشنگر،

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ (۳) [که] ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم، [زیرا] که ما هشداردهنده

بودیم.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴) در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می‌یابد.

أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵) [این] کاری است [که] از جانب ما [صورت می‌گیرد]. ما فرستنده [پیامبران] بودیم.

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) [و این] رحمتی از پروردگار توست، که او شنوای داناست.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر یقین

دارید.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَالرَّبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸) خدایی جز او نیست او زندگی می‌بخشد و می‌میراند

پروردگار شما و پروردگار پدران شماست.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) ولی نه، آنها به شک و شبهه خویش سرگرمند.

تفسیر

حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

از آنجا که مقصود سوره، توصیه پیامبر اکرم ۷ در بانتظار نشستن عذاب های موقت، سپس انتقام در دنیا و در نهایت

عذاب مشرکان در آخرت و نجات مومنان در دنیا و مقام امن و بهشت در آخرت است، ابتدا از شب قدر که مهم ترین

مقدرات از جمله نزول قرآن در آن اتفاق افتاده، سخن می‌گوید و روشن می‌کند همه اتفاقاتی که در دنیا می‌افتد،

متعاقب مقدراتی است که در آسمان قطعی شده است.

(حم) سوره «دخان»، پنجمین سوره از حوامیم هفتگانه است که با «حم» آغاز شده و هم در مصحف و هم در ترتیب

نزول پشت سر یکدیگر قرار دارند. درباره حروف مقطعه - که در ذیل تفسیر آیه ی اول سوره مبارک قلم به تفصیل سخن



گفتیم - همین مقدار کافی است که از نوع متشابهات بوده و رموزی است بین خدا و پیامبر که بدون تبیین وی و اهل بیت ایشان - علیهم السلام - فهم آنها ممکن نخواهد بود. در عین حال بیشتر مفسرین این احتمال را نیز گفته اند که مقصود خدای متعالی با آوردن حروف مقطعه در مقام بیان اعجاز قرآنی است که از همین حروف هجائیهی شکل گرفته و اگر در الهی بودن آن شک دارند مثل آن را بیاورند. خصوصاً اینکه در این سوره نیز پس از بیان حروف مقطعه، به «مبین» بودن کتاب اشاره شده است. در برخی روایات اهل بیت به برخی اسامی خداوند مانند «حمید» و «مجید» نیز تفسیر شده است.^۱

(وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) «واو» در این آیه برای قسم و متعلق به «الکتاب» بوده و «ال» می تواند برای برای عهد و اشاره به مکتوبی است که قرآن از آن نازل شده باشد. ریشه لغت «کتاب» ضمیمه کردن و نظم بخشی است.^۲ کتاب خدا را به اعتبار اینکه در آسمان منظم شده است، کتاب می گویند. البته این کلمه مصدر (نوشتن) به معنی مکتوب، (نوشته شده) است. پس منظور منظم شده است. این کلمه به معنی حکم و فرمان نیز به کار می رود.^۳ در نتیجه می توان گفت کتاب مبین مجموعه ای از اراده های الهی است که در امور گوناگون مثل حکم گذشتگان، سنت های نظام بخش میان انسان ها و سنت های حاکم بر حال و آینده هستی و پدیده های هستی را در خود جا داده است. «مبین»، و صف «الکتاب» به معنای آشکار^۴ یا آشکارکننده چیزی است که پیش از این پنهان یا همراه با ابهام بوده است. به هر ترتیب مراد از «کتاب مبین»، حقیقت والای مکتوب آسمانی قرآن است که آشکار کننده حقایقی در رابطه اموری است که راه رستگاری و سعادت را برای بشر و دیگر موجودات مختار آشکار می کند.

مراد آیه: خدا ستوده و با عظمت است. سوگند به مکتوب منظم والای آسمانی که اراده ها و احکامی آشکار/ آشکار کننده دارد.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ (۳)

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ) آیه جواب قسم است. سوگند و جواب آن اعلامی عمومی به همه مخاطبان یا پیامبر اکرم ۷ است. «انزلنا» از مصدر «انزال»^۵ به معنی پایین آوردن شیء مادی یا معنوی از بالاست. و ضمیر آن به «الکتاب» در آیه قبل بر می گردد. یعنی همان حقیقت مکتوب از آسمان به زمین فرود داده شد. «مبارکه» اسم مفعول به معنی برکت داده شده، در اصل از «برک» به معنای خیر ثابت و ماندگار است. «مبارکه»، وصف «لایله» و منظور از مبارک بودن شب، ماندگاری خیرات این شب به طور مطلق است. از آیه استفاده می شود که برکت این شب پیش از نزول کتاب بوده است و در واقع انتخاب نزول کتاب در این شب به خاطر این است که این شب دارای خیر کثیر است. و قرآن که نازل شده از کتاب

۱. صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۲.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۹۹.

۳. ل. ک. جوهری، الصحاح، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۶۸.

۵. درباره معنای انزال و تنزیل و فرق بین این دو رکب: همگام با وحی، ج ۲، ص ۲۱، ذیل آیه اول سوره فیر.





است، نیز یکی از خیرات کثیری است که در این شب، نازل شده است. با توجه به آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر ۱/۲۵) روشن می شود که شب نزول قرآن حداقل دو صفت دارد: ۱. شب اندازه ها و ظرفیت دادن هاست؛ و ۲. خیر کثیر دارد. می توان استفاده کرد که تقدیر به اعطای ظرفیت های ماندگار و طولانی مدت اشاره دارد، عطا های این شب ماندگار و از دوام برخوردار است. خدای متعال در سوره اعلیٰ ۸/۳ می فرماید: «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ» در این آیه یکی از ویژگی های پروردگار اعلیٰ را تعیین اندازه ها و ظرفیت ها شمرده که به دنبال آن، به وسیله هدایت های تکوینی و تشریعی به کمال می رسد. بنا بر این مراد آن است که در این شب ظرفیت هایی به عالم هستی به طور عام یا پدیده ها به طور خاص عطا می شود که ممکن است تا ماهها حتی هزار ماه (ر.ک. سوره قدر ۳/۲۵) ماندگار داشته و به تدریج شکوفا شود.

(إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ) این عبارت، هدف پروردگار از نزول قرآن را در شب مبارک قدر بیان می کند. «ان» برای تأکید جمله و «کُنَّا» و دیگر مشتقات «کان» به سنت ها و رویه ها اشاره دارد. بر پایه این عبارت اعلام خطر از سوی پروردگار سنت همیشگی خدای متعال است که به اشکال و اسباب گوناگون از جمله نزول کتاب های آسمانی صورت گرفته است. نزول قرآن نیز یکی از موارد این سنت است. پس نزول قرآن از جانب خدا، چیز نوظهوری نیست.

مراد آیه: ما کتاب آشکار یا آشکار کننده را در شبی با عظمت و مبارک به عنوان هشدار به موجودات مختار فروآوردیم. سنت ما بر این است که از راههای گوناگون از جمله انزال کتاب های آسمانی به موجودات مختار هشدار دهیم.

نکته ها

۱. این آیه شریفه، همانند آیات «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر ۱/۱)، بر نزول دفعی و یکباره کتاب الهی دلالت دارد. این آیات با آیاتی همچون «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (فرقان ۳۲) «وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (اسراء ۱۰۶)، که بر نزول تدریجی قرآن دلالت دارند، منافاتی ندارد؛ زیرا قرآن در دو نوبت نازل شده است؛ بار اول تمامی آن در یک نوبت در ماه رمضان و در شب قدر است. و بار دوم به تدریج در طول بیست و سه سال نازل شده است. البته در کیفیت دو بار نزول قرآن میان مفسران اختلاف است.

۲. ممکن است شبهه پیش بیاید که نزول دفعی قرآن در یک شب آن هم با تمام اجزاء و آیات و سوره هایی که منطبق بر زمانها و وقایع مختلف و مجزا است، قابل تصور نیست. چون مستلزم تحقق تمام موارد متفرق در تمام زمانها و مکان هاست. به عبارت دیگر آیاتی که در باره وقایع شخصی و حوادث جزئی نازل شده، ارتباط کامل با زمان و مکان و اشخاص و احوال خاصه ای دارد که در باره آن اشخاص و آن احوال و در آن زمان و مکان نازل شده، و معلوم است که چنین آیاتی صادق و درست در نمی آید، مگر آنکه زمان و مکانش برسد، و واقعه ای که در باره اش نازل شده رخ بدهد، به





طوری که اگر از آن زمانها و مکانها و وقایع خاص صرفنظر شود، و فرض شود که قرآن یک باره نازل شده، آن وقت قهرا موارد آن آیات حذف می‌شود، و دیگر بر آنها تطبیق نمی‌کند.

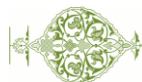
در اینجا احتمالاتی به نظر می‌رسد؛ یک احتمال آنکه نزول یک مرتبه قرآن از سوی خدا به جایی باشد که اصولا دریافت کننده اش زمان و مکان زمین نمی‌گنجد. این مکان و شخص دریافت کننده کتاب، خزینه دار این اراده های مکتوب و ثبت شده خدای متعال است. قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر ۵۴ / ۲۱) در روایات اسلامی در باره خزانه داران امور هستی به چهار فرشته بزرگ جبرئیل، عزرائیل، میکائیل و اسرافیل اشاره شده است. جبرئیل واسطه وحی الهی که پیام خدا را به انبیا و اولیای او می‌رساند. عزرائیل که قبض روح جانداران و انتقال آنها به عالم دیگر را برعهده دارد. میکائیل که واسطه روزی خدا به خلایق است و اسرافیل که مسئول حرکت دادن عمومی به سوی قیامت کبری است. در نتیجه خدای متعال قرآن را که پیک هشدار مخاطبان در دوره پیامبر اکرم ۹ است، در زمانی که ما از آن خبر نداریم، در اختیار پیک وحی گذاشت. تنها می‌دانیم که این نزول در شب تقدیر ها و تعیین اندازه ها و ظرفیت ها بوده است. روایتی از اهل بیت، نزول دفعی قرآن بر بیت المعمور و نزول تدریجی آن، از بیت المعمور بر رسول اکرم ۹ در طول بیست یا بیست و سه سال را بیان کرده است. از امام صادق — علیه السلام — آمده که درباره‌ی آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» فرمودند: «انزل الله القرآن فيها إلى البيت المعمور جملة واحدة، ثم نزل من البيت المعمور على رسول الله — صلى الله عليه وآله — في طول [ثلاث و] عشرين سنة.^۱ محتوای این روایت می‌تواند توجیه خوبی برای جدایی ماهیت نزول دفعی از نزول تدریجی در طول بیست و سه سال است. همچنین در کیفیت دو نوبت نزول قرآن گفته شده قرآن در یک نوبت، تماش به آسمان دنیا نازل شده و سپس به تدریج از آنجا بر نبی اکرم ۹ در طول بیست و سه سال نازل شده است.^۲ این قول را قوی می‌دانیم.

چند نظر دیگر هست که در ذیل سوره قدر به آن‌ها اشاره کرده ایم. محور مشترک تمام آنها این است که قرآن دو بار بر پیامبر نازل شده است، یک بار در ماه رمضان و بار دیگر در طول دوره رسالت ایشان. این دیدگاه خود به چند نظر تقسیم شده است: ۱. قرآن دفعی با همین تفصیلات و جزئیات بوده که در نزول تدریجی اتفاق افتاده است. ۲. تفاوت دو نزول، افزون بر دفعی و تدریجی بودن آن، در اجمال و تفصیل دو نزول قرآن است. ۳. اصولا دو نزول وجود ندارد بلکه در همان نزول تدریجی قرآن مراحل فرض می‌شود: مراد از نزول در ماه رمضان ابتدای نزول قرآن در این ماه بوده است و اینکه آغاز نزول با سوره حمد بوده یا نزول قرآن با سوره علق یا مدثر شروع شده است.

۳. از ظاهر آیه چنین برمی‌آید که شب مزبور یکی از شب‌هایی است که در روی زمین دور می‌زند، و از ظاهر جمله «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» با در نظر داشتن اینکه صیغه مضارع (يفرق) استمرار را می‌رساند، فهمیده می‌شود که شب



^۱ قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹ و مشهدی قمی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۲۱۵.
^۲ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۹۲؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۲۵.



مزبور همواره در روی کره زمین تکرار می شود. و از ظاهر جمله «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» چنین برمی آید که مادامی که ماه رمضان در کره زمین تکرار می شود، آن شب نیز تکرار می شود، پس نتیجه می گیریم که شب مزبور همه ساله تکرار می شود، و در هر سال قمری در ماه رمضان همان سال یک بار تکرار می گردد.^۱

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴)

این آیه توضیح و توصیفی دیگر برای شب قدر است. «یفرق» به معنای جدا می شود. فرق در لغت به معنای جدایی کامل و انفصال دو چیز از همدیگر است. ضمیر «فیها» به «لیلة» برمی گردد. حکیم از حکم به معنی چیزی که متقن و مستحکم است و به تناسب موارد و در موضوعات مختلف مثل صنع، گفتار، داوری، فرمان و غیر آنها کاربرد دارد. تعبیر «کل امر» شامل همه فرامین است. و مخصوص به فرمان در باره پدیده ای مخصوص مثل قرآن نیست. ویژگی این شب آن است که از منبع و مخزنی خاص، فرامین با صفت اتقان و استحکام جدا می شود. «تفریق امر حکیم در آن شب مبارک»، به معنای بیرون آمدن امور از مرحله احکام به مرحله فرق و تفصیل است، و «فیها یفرق» دلالت بر استمرار در شب های قدر هر سال دارد و مخصوص به یک شب خاص از شب های قدر نیست. بنا بر این می توان گفت منظور از نسخه برداری امر حکیم از لوح محفوظ و تقسیم نسخه ها بین ملائکه است، که نسخه ارزاق به میکائیل، نسخه تشریعات و کتب آسمانی و جنگ و بلایای طبیعی به جبرئیل و نسخه مرگ به ملک الموت و نظائر ایشان از انبیا داده می شود. پیش تر در سوره قدر بیان فرمود که ملائکه این اوامر را بر شخص یا اشخاصی نازل می کنند: «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (قدر ۴/۲۵) بنا بر این تفریق و تجزیه هر امر حکیم و تحویل به فرشتگان برای آن است تا در اختیار اشخاصی در زمین بگذارند. در سوره قدر از عمل فرشتگان پس از دریافت «کل امر» سخن گفت و در این سوره از اینکه کانون این اوامر لوح محفوظ است.

مراد آیه: در آن شب مبارک دستورات متقن و استوار شده در باره همه پدیده ها از لوح محفوظ جدا شده و به تناسب مسئولیت هر یک از فرشتگان در اختیار وی قرار می گیرد.

نکته ها:

۱. از امر حکیم استفاده می شود که اوامر الهی در باره هر چیز قطعی، بی تردید و بدون اختلاف است. بنا بر این، ادعای کسانی که قائل به تصویب است و همه احکام مجتهدان را حکم الهی می شمردند، نادرست است. امام صادق ۷ به مناسبت تفسیر این آیه فرمودند: خدای متعال در شب قدر هر امر حکیم را نازل می فرماید و محکم دو چیز نمی تواند باشد. کسی که بتواند به چیزی که اختلافی در آن نباشد، حکم کند، حکمش حکم الهی است و کسی که حکمی کند که در آن اختلاف است بعد تصور کند که مصیب است (ادعای هر مجتهدی مصیب است) این حکمش حکم طاغوتی است.^۲

^۱ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۳۰.

^۲ عروسی خویری، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۶۲۲.



۲. امام رضا (ع) در پاسخ به چرایی وجوب روزه در ماه رمضان و نه ماه‌های دیگر، یکی از علت‌های آن را قرار داشتن شب قدر، شب نزول قرآن و شبی که «یفرق فیها کل امر حکیم» در آن صورت می‌پذیرد را در این ماه دانسته‌اند. یعنی شبی که مقدرات یک سال انسان در آن رقم می‌خورد. ۱. ظاهراً از آیه استفاده می‌شود که روزه این ماه با توجه به تأثیری که بر تقوا و طهارت روح اهل روزه دارد موجب می‌شود تا مقدرات قطعی مربوط به آنها از جنس مقدرات مطلوب و تامین کننده سعادت ایشان باشد.

أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵)

این آیه، تکمیل مطلب آیه گذشته و تأکید بر تفریق اوامر حکیم از سوی خدای متعال دارد. (أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا) «امراً» برای اختصاص بوده و متعلق به فعل محذوف «اعنی» دارد. این کلمه تو ضیح «امر» قبلی و برای تفخیم و بزرگداشت آن است. یعنی در آن شب هر امری به فرمان ما تفصیل داده می‌شود. وما دستور می‌دهیم که آن را از لوح محفوظ بیان کنند. (إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ) در جایگاه علت برای «أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا» است؛ «ان» برای تأکید و «کنا» به سنت الهی توجه می‌دهد. مرسِلین اشاره به ارسال فرشتگان برای نازل کردن اوامر الهی به دریافت کنندگان این اوامر در طول تاریخ شب‌های قدر است.

مراد آیه: این اوامر حکیمی که از لوح محفوظ جدا می‌شوند، اوامری از جانب ما است و تفرقه‌ی آنها نیز به اراده‌ما صورت گرفته است. و همیشه زمان‌های شب‌های قدر ارسال کننده رسولان به مخاطبان اوامر جدا شده‌ما بوده ایم.

رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶)

آیه، بیان علت ارسال رسولان در شب قدر است. (رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ) «رحمت» خدا به معنی رأفت او و نعمت او بر بندگانش است. در باره جایگاه نحوی کلمه «رَحْمَةً» در این آیات، چند احتمال داده شده است؛ این احتمال که «رحمة» مفعول لاجله برای مرسِلین باشد، قوی‌ترین احتمال است. ارسال فرشتگان در شب مبارک و انزال فرامین تفریق شده حکیمانه الهی در امور مختلف هستی، تجلی گر رحمت بزرگ خدای متعال است. با اجرای این سنت‌ها نظام هستی در مسیر صحیح و مصالح عالی‌ه باقی می‌ماند. در غیر این صورت، سوء استفاده از برخی فرصت‌ها و تعاملات نادرست و رویه‌های جائزانه با پدیده‌های هستی، موجودیت و دوام آن را با خطر مواجه می‌کند. التفات از غیبت به مخاطب در کلمه «رَبِّكَ» اظهار عنایتی از جانب خدا به رسول اکرم^۹ است. و اظهار «رَبِّ» به جای ضمیری که به خدا برگردد نیز به جهت آن است که نشان دهد ارسال رسولان و انزال اوامر الهی، اقتضای ربوبیت خدای متعال است.

(إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) این جمله، ارسال رسولان و فرشتگان در شب مبارک از سوی پروردگار را با این دو صفت





تعلیل کرده است. ربوبیت به معنی صاحب اختیاری و فرمانفرمایی بر پدیده ها و تمام عالم هستی هنگامی همراه با رحمت است که رب دو اسم و صفت را داشته باشد، سمیع باشد تا نیازهای و تقاضاهای بندگان را بشنود و برای پاسخ به آنها تدبیر مناسب را بفرماید. و بسیار دانا باشد، تا مصالح را تشخیص دهد و به اقتضای آن فرمان دهد.

مراد آیه: ای پیامبر! از سال فرشتگان همراه با اوامر تفریق شده از لوح محفوظ رحمتی از جانب پروردگارت است. این رحمت ریشه در شنوا بودن پروردگارت به تقاضای مخلوقات و عالم بودن وی به مصالح آنها دارد.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷)

بعد از عبارتی که متوجه پیامبر اکرم ۷ بود در این جا بحث را به جانب عموم مردم از جمله معارفان وی سوق می دهد. در اینجا گویا مشرکان مساله تنوع ربوبیت را در ذهن می پروراندند، از این رو خطابی عمومی به آنها کرده و بیان می دارد که تعبیری مثل «فیها یفرق کل امر حکیم» و «ار سال رسولان» جلوه ای از ربوبیت الهی است اما نه ربوبیت جزئی و بخشی بلکه ربوبیت عام و شامل، که مصالح هستی را در نگاهی جامع و نظامی شامل تامین می کند و مانع تداخل و تعارض میان مصالح عمومی درهستی می شود.

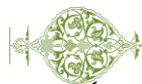
(رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا) جمله مستأنفه برای اثبات ماقبلش است «رَبِّ» در این آیه، بدل از «رَبِّ» در آیه قبل یا عطف بیان آن است. جالب است که این استدلال دقیقا در برابر فرعونیان به کار رفته است؛ در سوره شعرا ۴۷/ ۲۴ مجادله میان فرعون و موسی ۹ بر سر ربوبیت گزارش شد. در آنجا موسی نیز دقیقا با همین استدلال فرعونیان را مخاطب قرار داد: «قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ»

(إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) «موقن» از ماده «یقن» به معنای یقین کننده است؛ کسی که از شک گذر کرده و امر برایش محقق شده است. ۱ این جمله شرطیه بوده و جزای آن محذوف است که مقام بر آن دلالت دارد و آوردن آن به این سبک و سیاق، به جهت بیدار کردن عقول آنها و تحت تأثیر قرار دادنشان است. عبارت با نگاهی روان شناختی بیان می کند که این استدلال، در باور کسانی است که فرزانه اند و در کارهایشان، پیرو علم صددرصد و یقینی هستند، موثر است اما کسانی که بر اساس تخمین و گمان عمل می کنند و با دیدن هر اثر جزئی و موردی، پدیده ی مؤثر آن را، رب و صاحب اختیار خود و مردم می شمرنند، درک عمومیت ربوبیت پروردگار را نخواهند کرد.

مراد آیه: اما شما مردم بدانید که پروردگار پیامبر کسی نیست جز پروردگار همه آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست. البته درک عمومیت ربوبیت الهی نیاز به فرزاندگی دارد، انسان هایی که پیرو علم قطعی هستند و شما اگر یقین داشته بودید، این عمومیت در ربوبیت را درک می کردید.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸)





ادامه بحث گسترش حوزه ربوبیت پروردگار پیامبر و بیان لوازم آن است. در این آیه هم بر انحصار الوهیت در پروردگار تاکید می کند و هم دامنه ربوبیت الهی را به تمام انسان های حاضر و نسل های گذشته آنها گسترش می دهد. غرض از این آیه گرفتن بهانه اطاعت از پدران در پرستش غیر خدا و باور به ربوبیت های مشرکانه است.

(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) مرجع «هو» پروردگار در آیه گذشته است. پس استدلالی شکل گرفته است: وقتی کسی پروردگار تمام آسمانها و زمین و موجودات میان آنها باشد، نوبت به صاحب اختیاری و فرمانفرمایی دیگران چه در حوزه تکوین یا تشریع، نمی رسد. و در نتیجه پرستش و اطاعت و فرمانبری جز از او نخواهد بود.

(يُحِبُّ وَيُؤْتِي) این دو صفت پروردگار با اصرار مشرکان بر پیروی از نیاکان اولیه (ر.ک. زخرف ۶۳/۲۲): «وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ» تناسب دارد. در این بخش خطاب به مشرکان کرده تا بدانند که پدران و اجداد آنها نیز تحت ربوبیت پروردگار یگانه بودند. آنها نیز چون اینها حیات یافتند و در زمانی که خدای متعال اراده کرد، جان دادند. خود متأثر از ربوبیت الهی بودند و لذا نمی توانند، فرمانی فوق فرمان خدا داشته و به عقائدی معارض معارف الهی فرمان دهند. زندگی دادن و میراندن، بیان دو شان مهم از ربوبیت تکوینی خدای متعال می باشد. این جمله مقدمه جمله بعد می باشند.

(رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ) در طول زمان پدرانی داشته ایم که حیات یافته و مردند. نسلی بعد از نسلی دیگر آمد و رفت و همه اینها به تدبیر پروردگار متعال بود. پس همانگونه که خدای متعال صاحب اختیار شماست، صاحب اختیار پدران شما نیز می باشد. و لذا فرمان و معارف تو صیه شده آنها نمی تواند در مقابل فرمان الهی و معارف الهی که شما را به آن می خواند، قرار گیرد. باز جالب است که موسی در پاسخ مجادله ای که فرعون با وی می کرد بر این حقیقت توجه داد و مانع سوء استفاده از پیروی نیاکان در شرک ورزی شد: (شعراء ۴۷/۲۶)

مراد آیه: جز آن پروردگار، اله و معبودی نیست؛ تصور نکنید که بتوان راه نادرست پدران را در برابر راه بندگی خدا قرار داد و به سمت شرک و بت پرستی رفت. زیرا زندگی دادن و میراندن تمام موجودات به دست خداست و شما و پدران شما نیز محکوم همین اراده پروردگار هستید. پس پروردگار شما و پروردگار آنها من هستم. لذا اگر پدران شما انتخاب معبود اشتباه کرده اند، مجوزی برای پیروی شما نمی شود.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹)

بعد از اینکه در آیات قبل تعدادی از حقائق غیبی مثل نزول قرآن در شب قدر و ارسال فرشتگان برای اعلام و اعمال اراده های متفرع شده حکیمانه از لوح محفوظ را یادآور شد و به خصوص در باره توحید ربوبی و الوهیت منحصر خدای متعال سخن گفت اینک در این آیات، واکنش منفی گروهی که اهل شک در این باره هستند را یادآور می شود. واکنشی که مسائل مهم مذکور را بازیچه دست خود قرار می دهد! و به دنبال آن، رسول اکرم ۹ را انکار و اتهام زنی به وی را بدنبال داشته است.





«بل» برای ترقی است و در اینجا مراد آن است که این دسته مردم نه تنها بر پایه یقین به این امور ایمان نمی آورند بلکه واکنش های نامتناسبی از خود بروز می دهند. «فی» ظرفیت را می رساند و «فی شک» فرورفتگی ایشان در شک را نشان می دهد. شک معبر خوبی برای رسیدن به یقین است اما توقفگاه خوبی نیست. «یَلْعَبُونَ» به معنی بازی می کنند در اصل از «لعب» به معنی بازی است و شاید استعاره از هر عملی باشد که سودی در آن نباشد. جمله «یلعبون» حال از ضمیر «هم» است؛ به این معنی که این افراد چنان در شک فرو می روند که رسول و هشدارهای او و نشانه های جهان غیب را به بازی می گیرند.

همین که باور داشته باشیم که شب قدری هست و این شب مبارک سرنوشت ها بر پایه اعمال و کرده ها تعیین می شوند و قران و دیگر عوامل مبارک زندگی از کانون لوح محفوظ در باره افراد مقدر می شود و زمام تمام این تقدیرها به دست پروردگار است که تنها او صاحب اختیار و فرمانفرمای مطلق هستی و معبود شایسته پرستش است، زندگی معنادار و دارای مقاصد عالیه و جدی می شود. ولی اهل شک با این امور برخورد بازیچه کرده و این اعتقادات را اموری دلخوشکنک و افسانه می شمرد.

مراد آیه: ای پیامبر گرچه تو به این حقیقت یقین داری اما در برابر حقائق غیبی و توحیدی ربوبی مطلق خدای متعال و انحصار ربوبیت به وی، کسانی فرو رفته در شک هستند؛ در حالی که موارد این اعتقادات را بازی می گیرند!





بخش دوم: اطمینان بخشی به پیامبر ۹ درباره انتقام گرفتن از کسانی که اعتقادات مهم را به بازی می گیرند

آیات ۱۰ - ۳۳

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ (۱۰) پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد،
يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) که مردم را فرومی گیرد این است عذاب پردرد.
رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) [می گویند:] «پروردگارا، این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم.»
أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۱۳) آنان را کجا [جای] پند [گرفتن] با شد، و حال آنکه به یقین برای آنان
پیامبری روشنگر آمده است.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) پس، از او روی برتافتند و گفتند: «تعلیم یافته ای دیوانه است.»
إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) ما این عذاب را اندکی از شما برمی داریم [ولی شما] در حقیقت باز از سر
می گیرید.

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶) روزی که دست به حمله می زنیم، همان حمله بزرگ [آن گاه] ما
انتقام کشنده ایم.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) و به یقین، پیش از آنان قوم فرعون را بیازمودیم، و پیامبری
بزرگوار برایشان آمد،

أَن أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸) که [به آنان گفت:] «بندگان خدا را به من بسپارید، زیرا که من شما را
فرستاده ای امینم.

وَأَن لَّا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۹) و بر خدا برتری مجوید که من برای شما حجّتی آشکار آورده ام.
وَإِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ (۲۰) و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا سنگباران
کنید.

وَإِن لَّمْ تُوْمِنُوا لِي فَأَعْتَزِلُنِ (۲۱) و اگر به من ایمان نمی آورید، پس، از من کناره گیرید.»
فَدَعَا رَبَّهُ أَن هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ (۲۲) پس پروردگار خود را خواند که: «اینها مردمی گناهکارند.»
فَأَسْرِعْ بَعْدَی لَّیْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ (۲۳) [فرمود:] «بندگانم را شبانه ببر، زیرا شما مورد تعقیب واقع خواهید شد.
وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ (۲۴) و دریا را هنگامی که آرام است پشت سر بگذار، که آنان سپاهی
غرق شدنی اند.»

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۲۵) [وہ!] چه باغها و چشمه سارانی [که آنها بعد از خود] بر جای نهادند،





و زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو،
و نَعْمَةٍ کَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ (۲۷) و نعمتی که از آن برخوردار بودند.
كَذٰلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا اٰخَرِيْنَ (۲۸) [آری،] این چنین [بود] و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم.
فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِيْنَ (۲۹) و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند.
وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) و به راستی، فرزندان اسرائیل را از عذاب خفت‌آور رهانیدیم:
مِنْ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِيْنَ (۳۱) از [دست] فرعون که متکبری از افراطکاران بود.
وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلٰی عِلْمٍ عَلٰی الْعَالَمِيْنَ (۳۲) و قطعاً آنان را دانسته بر مردم جهان ترجیح دادیم.
وَ اَتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيْهِ بَلٰوٌ مُّبِيْنٌ (۳۳) و از نشانه‌ها [ی الهی] آنچه را که در آن آزمایشی آشکار بود، بدی‌شان دادیم.

تفسیر:

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ (۱۰)

در این آیه پیامبر را به تنبیه اهل شکی که اعتقادات مهم مربوط به عالم غیب را بازیچه خود می‌گیرند، توجه می‌دهد. و وی را به انتظارآن روز دستور می‌دهد. این توصیه با هدف ثبات قلب آن حضرت تناسب دارد.
(فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ) خطاب به پیامبر اکرم ۷ است. و فرع بر بازیچه گرفتن اعتقادات مربوط به جهان غیب و تحولات موثر بر زندگی است. «ارتقب» فعل امر از باب افتعال، به معنی انتظار و زیر نظر داشتن زمان، مکان و یا شخص دیگری است. در اصل از «رقب» به معنای انتظار و رصد^۱ و حراست و نگهبانی به قصد تحقیق و اشراف بر چیزی به جهت تفتیش خصوصیات آن چیز است.^۲ «دخان» دود همراه با لهیب و شعله در اصل از «دخن» به معنی ساطع شدن^۳ آوردن دود از آسمان به این معنی است که آسمان آتشی دارد که از آن دود به زمین می‌آورد. «دخان مبین» منظور دودی آشکار است. در اینکه منظور از این دود آسمانی چیست، میان مفسران اختلاف است. برخی گفته‌اند اشاره به مجازاتی است که کفار قریش در عصر پیامبر ۹ به آن مبتلا شدند و آن قحطی اهل مکه است^۴ که در اثر نفرین پیامبر ۹ به آن گرفتار شدند. جاهلان مکه چون رسالت پیامبر ۹ و قرآن را انکار کرده و این اعتقادات را بازی گرفته و با زبان و عمل پیامبر و مومنان را آزار می‌دادند، حضرت نیز قحطی زمان یوسف را

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۹۰.

۳. فراهیدی، کتاب العین، ج ۴، ص ۲۳۲.

۴. آل غازی، بیان المعانی، ج ۴، ص ۹۸؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۶۶ و ۶۷؛ سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر

بالمأثور، ج ۷، ص ۲۸.



برای آن‌ها درخواست کرد و قریش نیز به قحطی گرفتار شد، تا اینکه شکایت به حضرت برده و با دعای پیامبر ۹ این قحطی به فراخی و نعمت تبدیل شد، اما باز قریش عهد خود را شکستند.^۱ اما وجه تسمیه چنین پدیده‌ای به «دخان» به جهت آن است که مردم در زمان قحطی در اثر فشار و گر سنگی، چشم‌شان تار شده، گویی دود جلو چشم‌شان را گرفته است؛ یا به این جهت که در دوران قحطی به دلیل بارندگی اندک و کثرت غبار، هوا غبارآلود و تیره و تار می‌گردد؛ یا از این حیث که اصولاً در ادبیات عرب، «دخان» کنایه از شرّ و بلای فراگیر است و در آن دوران آنچنان قحطی پیش آمد که مردم به جهت رفع گر سنگی، مردار و استخوان می‌خوردند.^۲ البته اسناد «آوردن» دود به آسمان، شاید اشاره به شعاع آفتاب باشد که به دلیل گرمای شدیدی که ایجاد می‌کند، از زمین دود به آسمان متصاعد شود.

مراد آیه: پس ای پیامبر، حال که اینها حقائق غیب را بازیچه گرفته اند، انتظارروزی را داشته باش که آسمان چنان گرم شود که دودی آشکار و فراگیر با خود بیاورد!

يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱)

«یغشی» از مصدر غشاوة و غشاء به معنای می پوشاند^۳ و فرا میگیرد و «الیم» صفت مشبیه به معنی دردآور و مستمر، از ماده «الم» به معنای درد، این ماده زمانی بکار می رود که درد به نهایت خود برسد.^۴ کلمه «یغشی» صفت دود در آیه قبل است. به معنی پوشاندن. مراد از «الناس» بنابر قولی که این عذاب را قحطی، دانسته اند، اهل مکه هستند که پیش از انتقام الهی به عذاب های مختصر و موقت دچار شدند.

مراد آیه: این دود همه مردم را می پوشاند، این عذابی موقت اما دردناک است!

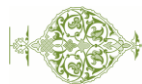
نکته: از آیه استفاده می شود که عذاب های موقت می تواند شامل همه مردم حتی صالحان باشد. بر اساس آیات قرآن هرگاه عذاب هلاکت متوجه اجتماع شود، خدای متعال مومنان را نجات داده است. اما در عذاب هایی تنبّه بخش همه مردم اعم از پیامبر و مومنان و مشرکان گرفتار می شوند. این عذاب ها گرچه به دلیل سرکشی عمده مردم نازل می شود، اما چند جنبه و هدف دارد، این رنج ها برای مشرکان مقدمات آماده سازی برای تضرع و یا اتمام حجت می شود. برای جاهلان زمینه بیدار باش، برای مومنان موجب پاداش و تقویت استقامت ایشان می شود و چنانکه در سوره اعراف از توجه انواعی از رنج های عمومی برای مردم مصر سخن گفت که هدف اصلی آن تضرع و تنبّه آل فرعون بود اما بالطبع مومنان بنی اسرائیل و موسی ۹ را شامل می شد. (ر.ک. اعراف ۳۹ / ۱۳۰-۱۳۵) همچنین گرفتاری بنی اسرائیل در بیابان به مدت ۴۰ سال که بدنبال ترک جهاد اتفاق افتاد، شامل حال موسی و بنی اسرائیل مومن که در اقلیت بودند شد: (مائده ۱۱۳ / ۲۴-۲۶) بنا بر این برخی عذاب های طبیعی، همه گیر می شود. در این گرفتاری ها مومنان پاداش صبر

۱. طبرسی، جوامع الجامع، ج ۴، ص ۸۸، همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۹.

۲. مشهدی قمی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۱۲۹.

۳. راجع به اصطلاحات، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۰۷.

۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۲.



خود را می برند اما برای مرتکبین نه تنها پاداشی نیست بلکه در صورت عدم تنبه و اتمام حجت زمینه ی قطعی شدن عذاب استیصال و ریشه کن فراهم می شود. به تعبیر روشن عدالت الهی در هنگام توجه رنج به این است که نظام هستی و قوانین به تناسب اشخاص و افراد تغییر نکند. اما عدالت در مرحله پاداش به این است که مومنان پاداش صبر در مصیبت را ببرند و به تکفیر سیئات حسابرسی آسان یا ارتقای درجات نائل شوند و اهل فسق و جهالت و سرکشی و کفر و ستم هر کدام به قدر انحراف خود تنبیه و در صورت اتمام حجت در مسیر مجازات قطعی، عذاب ریشه کن و یا عذاب جهنم گرفتار شوند.

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲)

این سخن حکایت بازی این گروه شک کننده با ایمان و اعتقادات است. اظهار ایمان از سوی مردم وقتی که عذاب آنها را بپوشاند، طبیعی است. اما این اظهار ایمان با تردیدهای قلبی و شکی که در جان آنها ریشه دوانده، نوعی بازی برای گذر از مخمصه رنج ها است. ایمان اطمینان خاطری پایدار است که از یقین و دانش استوار برمی خیزد. اظهار این دسته مردم که ربوبیت الهی را پذیرا هستند و ایمان به الوهیت او دارند، تنها برای کنار زدن عذاب است. عبارت «ربنا اکشف عنا العذاب» اشعار دارد که این اظهارات تنها با هدف کشف عذاب صورت گرفته است.

مراد آیات: مردم دچار شک که اعتقادات را به بازی گرفته اند، در هنگام توجه این عذاب فراگیر خواهند گفت: پروردگار ما! این عذاب را از سر ما کنار ببر، ما مومن هستیم!

نکته: در سیر نزول آیات، روشن شد که مردمی غیر مومن، به طور طبیعی و عادی در هنگام توجه عذاب های مختصر که ایشان را به اضطراب وادار کند، دست به دعا برداشته و التماس نجات می کنند. و اظهار ایمان و بندگی خالصانه می کنند. اما این اظهارات شرائط پایداری ندارد و بعد از رفع مشکل افراد به حال عادی خود بازگشت خواهند کرد: وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَغْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (اسراء ۵۰/ ۶۷) و چون در دریا شما را سختی و آسیمی رسد (که سبب ترس از غرق شود) همه آنهایی که (به پرستش) می خوانید (از فکرتان) محو می شود، جز او (که فقط توجه به او می ماند)؛ و چون شما را نجات داده به خشکی رساند، روی می گردانید و انسان همواره بسیار ناسپاس است. در جای دیگر تعدادی از مردم را استثنا کرده و بیان می دارد، اینها راه میانه را در پیش می گیرند اما گروه زیادی راه انکار آیات الهی را خواهند گرفت: «وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (لقمان ۳۲/ ۵۶) و چون موج دریا همانند ابرهای سایه افکن آنها را فرو پوشد خدا را می خوانند در حالی که اعتقاد و دعا را برای او خالص سازند، ولی همین که آنها را به سوی ساحل نجات آورد، فقط برخی از آنان میانه رو هستند (و در همان حال توحیدی باقی اند). و نشانه های ما را جز هر خائن عهد شکن و ناسپاس انکار نمی کند: وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ» و چون مردم را سختی و زبانی برسد پروردگار خود را در حالی که به سویش التماس و بازگشت





دارند می‌خوانند، سپس چون از جانب خود رحمتی به آنها بچشاند به ناگاه گروهی از آنها به پروردگارشان شرک می‌ورزند، یونس (۳۳/۵۱)

مطابق برخی آیات، گروهی از مردم حتی نشانه بودن این آیات را انکار خواهند کرد. بیماریهایی چون وبا در تاریخ بشر از این قرار بوده است. این بیماریهای شایع وارد زندگی بشر شده و پس از لطف الهی در شنا ساندن راه درمان و نجات از آن گروهی میانه روی و اعتدال به خرج می‌دهند اما گروهی که شخصیت ایشان بر عهد شکنی و ناسپاسی است اصل نشانه های الهی را در این پدیده ها انکار می‌کنند. قرآن رفتار نادرست این افراد را چنین گزارش می‌کند: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضُّرُّ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» سپس به جای آن بدی و سختی، نیکی و خوشی آوردیم تا (از نظر مال و فرزند) فزونی یافتند و (باز متنبه نشده) گفتند: پدران ما را هم ناراحتی و راحتی رسید (امری است طبیعی و مؤثری پشت پرده نیست) پس آنها را به ناگاه گرفتار کردیم در حالی که بی‌خبر بودند. (اعراف ۳۰/۹۵)

أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۱۳)

این آیه، ردی بر صداقت اظهار ایمان اهل شک است. پیشتر بیان شد که برخی چنان غرق غفلت هستند که تنها با مشاهده جهنم متذکر هشدارها می‌شوند: «وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ» (فجر ۱۰/۲۳) اما در این آیه نشانه‌ی اهل شک را در زمان مواجهه با رنج‌های موقت یادآور می‌شود.

(أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَىٰ) «انی» اسم استفهام از مکان است که با توسعه در معنا، به معنای (چگونه) نیز به کار می‌رود. عبارت، در معنی انکار متذکر بودن آنها به کار رفته است. «الذکرى» در اینجا به معنی تذکر و پند و در نتیجه توبه است. (وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ) جمله، حالیه بوده و دلالت بر رد ادعای ایمان آنها در این شرائط دارد. «رسول مبین» منظور نبی اکرم ۹ است. و مراد از «مبین» بودن ایشان، این است که بسیاری از آیات و براهین و آنچه موجب تذکرشان باشد، را آشکار کرد. این براهین به گونه‌ای بود که جای هیچ شکى را باقی نمی‌گذاشت با این وجود این دسته از مردم این سخنان را باور نکردند. ایمان ثمره ایمان به نشانه‌های پروردگار و هشدار در باره غفلت از آنهاست. کسانی که برغم براهین آشکار و روشن کننده رسولان، در منزلگاه تردید بمانند و ایشان را متهم کرده باشند، نمی‌توانند وارد مرحله ایمان شوند. لذا در سوره اعراف ۳۹/ آیات ۵۱ و ۹۱ از دسته‌ای از مردم که در زمان گرفتاری به عذاب الهی اظهار ایمان می‌کنند، یاد شده و ایمان در این شرائط را بی‌ثمر می‌شمرد: «أُتِمُّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ» (آیه ۵۱) چنانکه به فرعون که در شرائط توجه عذاب قطعی اظهار ایمان کرد، فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (آیه ۹۱) بنا براین ایمان عواملی دارد و گرفتاری در عذاب نتیجه نادیده گرفتن آنهاست.





مراد آیه: چگونه اینها متذکر شده و ایمان آورده باشند؟ در حالی که رسول با براهین و شواهد روشن گر به سوی آنها آمده بودند، اما اینها در منزل شک باقی مانده بودند؟!

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ^(۱۴)

ادامه گفتار پروردگار در نفی پند گرفتن این دسته و نادرستی اظهار ایمان آنها است. مقصود آیه ترقی واکنش منفی این مردم به تکذیب رسول خدا، روی گردانی و نسبت های ناروا دادن به ایشان نبود. (ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ) «ثم» حرف عطف همراه با تاخیر است. روی گردانی بعد از شنیدن دعوت رسول و هشدارها و تذکرها و نشان از اراده بر عدم پذیرش نشانه هایی است که ارائه می کردند.

(وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ) «مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ» دو خبر برای ضمیر محذوف «هو» هستند که به «رسول» باز می گردد. این جمله نشان از این دارد که نشانه های ایمان و اطمینان خاطر در این افراد نه تنها نتیجه نداد بلکه رسول تذکر دهنده به آنها را افرادی تعلیم شده از سوی دیگران - غیر از خدا - و پریشان گو شمردند. مشرکان ابتدا سخنان «رسول» را به غیر او - غلامی از روم - نسبت می دادند و در ادامه او را مجنون و فاقد تعادل فکری می خواندند.

مراد آیه: این گروه نه تنها هشدارهای رسول را نپذیرفتند، بلکه از وی رویگردان شده و به او دو تهمت زدند، گفتند وی را کسانی تعلیم داده اند و مطالب وی از سوی خدا نیست و دوم وی دچار جن زدگی شده و مطالب وی پریشان گویی و غیر معقول است. کسانی که چنان در منزلگاه شک باقی مانده باشند که با پیامبر اکرم ۷ چنین برخوردی بکنند، چگونه در وقت مشاهده عذاب اظهار ایمان صادقانه ای داشته باشد؟!

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ^(۱۵)

ادامه پاسخ در باره اظهار ناراست ایمان از سوی این افراد از راه بیان شاهد عدم صدق ادعای ایمان آنهاست. شاهد آن که به محض برداشتن عذاب موقت دوباره به کفر و نیز انکار رسول و برچسب زدن به وی برمی گردند. (إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا) منظور از «العذاب»، دخان است که در آیات قبل به آن اشاره شد. «قَلِيلًا» صفت مفعول مطلق به معنی زمانی اندک است. مراد از «دخان» عذاب و قحطی اهل مکه باشد، گفته اند: مراد برداشتن عذاب تا روز جنگ بدر یا تا مابقی و آخر عمرشان است که پس از دعاء پیامبر و خواندن نماز استسقاء، عذاب قحطی از آنان برطرف شد.^۱

(إِنَّكُمْ عَائِدُونَ) این جمله، استیناف بیانی؛ بیان و اطلاع از حال شکاکین بعد از برطرف شدن عذاب از آنها است. «عَائِدُونَ» بنابر تفسیر «دخان» به قحطی اهل مکه، منظور برگشت به تکذیب و طعن و تهمت به رسول اکرم ۹ است و مراد بازگشت از ایمان به کفر نیست. زیرا اینها ایمان نیاورده بودند. و خدای متعال ایمان آنها را در شرائط توجه عذاب، با وجود





رفتاری که با براهین آشکار از سوی رسول الله داشتند، تأیید نکرد.

مراد آیه: ما مدت اندکی عذاب را از شما برمی داریم؛ شما به تکذیب و تهمت زدن به رسول الله ۹ باز خواهید گشت! نکته: ایمان اطمینان خاطر به پروردگار و آیات تکوینی و تشریعی و رسول و وعده های خداست. این اطمینان خاطر در سایه براهین سلطان و آرام کننده عقل و سیراب کننده جان حاصل می شود. اظهار ایمان کسانی که رسول و نشانه هایی را که برای دعوت به ایمان آورده تکذیب کرده اند، جز با اصلاح رویه گذشته و بازگشت از تکذیب و تسلیم شدن در برابر وعده ها حاصل نمی شود. عذاب ها و رنج ها می تواند موجب شود تا انسان قدری به خود آید اما این به خود آمدن هرچند همراه ابراز ایمان باشد اما بهره ای از حقیقت ایمان ندارد. لذا با برطرف شدن شرائط خطر، انسان مدعی ایمان به حالت تکذیب و تهمت رسولان بازگشت می کند.

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶)

آیه تهدید کسانی است که اظهار ایمانشان از حقیقت تهی است و با برطرف شدن شرائط سخت عذاب به تکذیب و مخالفت و اتهام زنی به رسول اکرم ۹ بر می گردند. همچنانکه تهدیدی برای این دسته مشرکان اهل تردید که تردید های خود را معیار برخورد با پیامبر اکرم ۷ و اتهام زدن به وی و انکار نشانه های رستاخیز می کنند.

«نَبْطِشُ» شدید می گیریم، و «الْبَطْشَةُ» به معنی گرفتاری شدید، در اصل از «بطش» به معنای به شدت گرفتن هر چیزی و گرفتن با صلابت است. توصیف «بطشه» به «کبری»، دلالت بر سخت و سنگین بودن این انتقام دارد. «منتقمون» با عذاب انکار می کنیم از «انتقام» به معنای اسم فاعلی یعنی ابراز کراهت و انکار دیگری از راه زبان یا عملی مثل مجازات است. این واژه از ماده «نقم» به معنی انکار چه از طریق زبان و چه به صورت عذاب است.^۱ جمله، استیناف بیانی؛ بیان از حال مشرکان پس از برگشتن به حالت انکار رسول و اتهام زنی به رسول ۹ است. «یوم» ظرف زمان، متعلق به خود «منتقمون» است که به دلیل اهتمام بر این روز بر عامل خود مقدم شده است. مراد از این روز، بنا بر تفسیر «دخان» به عذاب موقت اهل مکه به وسیله قحطی، روز جنگ بدر است و علت نامگذاری آن به «الْبَطْشَةُ الْكُبْرَى» به جهت از بین رفتن سیادت و بزرگی بزرگان و رؤسای مشرکان در آن روز بوده است.

مراد آیه: ما با عذاب پیشین نمی خواهیم از آنها انتقام بگیریم! این عذاب ها برای این بود که این دسته افراد متنبه شوند. اما روز جنگ بدر آنها را با صلابت و سختی بزرگ می گیریم به گونه ای که هیچ راه فراری نداشته باشند، در آن روز، ما ایشان را به تقاس انکاری که از تو کردند، انکار و مجازات خواهیم کرد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷)

مطابق شیوه تربیتی قرآن که گاه برای پذیرش حق از تاریخ و وقایع گذشته بهره می گیرد، در ادامه آیات گذشته که سخن از رویگردانی مشرکان مکه بود، خداوند به قوم فرعون و انتقام از ایشان که به انکار موسی ۷ پرداختند، توجه می





دهد. این مطلب ادامه گفتگو با پیامبر اکرم ۹ برای تثبیت قلب شریف ایشان است.

(وَلَقَدْ فَتَنَّا قَوْمَ فِرْعَوْنَ) «واو» در ابتدای جمله عطف به «إِنَّا مُتَّقِمُونَ» در آیه قبل و یا حال از آن است «فَتَنَّا» آزمایش و امتحان کردیم. در اصل از «فتن» به معنای چیزی است که موجب اختلال و اضطراب می شود و دارای مصادیق متعددی همچون اموال، اولاد، اختلاف اجتماعی، عذاب و ... است.^۱ به گذاشتن طلا در آتش برای جدا شدن طلای خالص از غیر خالص آن نیز، «فتنه» گفته می شود.^۲ و منظور از فتنه قوم فرعون در اینجا، آزمایش آن ها با ارسال حضرت موسی ۷ به جانب آن ها بود. ضمیر در «قبلهم» به مردم مکه و قوم ایشان برمی گردد. محدوده رسالت موسی ۷ در اینجا به قوم فرعون قرار گرفت زیرا بنی اسرائیل زیر سلطه تمام قبطیانو قوم فرعون قرار گرفته بودند.

(وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ) «واو» در ابتدای جمله، عطف به «وَلَقَدْ فَتَنَّا...» و از نوع عطف مفصل به مجمل است؛ «رسول» حضرت موسی ۷ بود که اصالت در رسالت داشت و هارون رسول موید و پشتیبان او بود از این رو در اینجا تنها موسی ۷ ذکر شد. موضوع رسالت حضرت به قوم فرعون، ایمان قوم فرعون و اجازه رهایی بنی اسرائیل از مصر و هجرت به سرزمین دیگری بود. «کریم» دارای سجایای ارزشمند که در منش و رفتار شخص بروز کرده باشد؛ مثل سخاوت، بزرگواری، گذشت از خطای دیگران، و انواع دیگری از صفات و رفتار که در مثل دعای مکارم اخلاق به آنها اشاره شده است. این ارجمندی در رفتار خدای متعال با فرد کریم نیز ظهور و بروز دارد.

در سوره های گذشته نمونه هایی از رفتار کریمانه موسی ۷ و نیز عنايات کریمانه خدا به وی ۷ گزارش شده است: قرآن موسی را پیش از رسالتش شخصیتی کریم دانسته است از جمله آن که وی را بنده ای دارای اخلاص همه جانبه که با مناجات هایش به خدا نزدیک می شد، معرفی کرد. (مریم ۵۲/۴۴). اعتراف به اشتباه در تشخیص وظیفه و کشتن یکی از فرعونیان و فرار از دست حکومت (شعراء ۲۰/۴۷-۲۱). اظهار اینکه کرامت بر سر یک فرد گذاشتن با وجود به بردگی گرفتن قومش جایی برای منت گذاری ندارد. (شعراء ۴۷ / ۲۲). ظهور کرامت وی در آب کشیدن بی تقاضای مزد برای دختران شعیب ۷ و در حالی که به قرص نانی محتاج بود اما تقاضای رسیدگی به امورش را از خدا کرد. شعراء ۴۷/ ۲۲-۲۴). خدای متعال وی را در زمره نیکوکاران شمرد. (قصص ۴۹/ ۱۴). از جلوه های بزرگ کرامت موسی اینکه به جای خود برای برادرش تقاضای رسالت کرد. (قصص ۳۳-۳۵). خدای متعال وی را بنده ای شکور نامید. (اسراء ۵۰/ ۳).

در سیر نزول گرامی بودن موسی ۷ برای پروردگار متعال به خوبی نمایان شده است؛ وی را چنان ارجمند می داند که به تقاضای وی در باره ارسال رسالت برای برادرش پاسخ مثبت می دهد. (مریم ۵۳/ ۴۴). و از بدو تولدش برای حفظ وی اقداماتی به موقع اجرا می گذارد از جمله: وحی به مادرش برای اینکه با چه کیفیتی او را حفظ و حراست کند. محبتش را به دل دیگران می اندازد. او را جلوی چشمان خود می سازد! «و لتصنع علی عینی» (طه ۳۸-۳۹). غم

^۱. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۲۳.

^۲. راجع به اصطلاحات، مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۲۳.



کشتن فردی از فرعونیان را از او گرفت و در مدین نزد شعیب نگه داشت تا رشد یافته به مقام رسالت برسد: (طه ۴۵/ ۴۰). خدا می فرماید: تو را برای خودم ساختم! «و ا صطنعتک لفسی»: (طه ۴۵/ ۴۱). خدای متعال به طور خاص برای نجات موسی از دستگاه کودک کش فرعون، تدبیر کرد و مادرش را استحکام قلب داد و با او وحی کرد تا دلش نگران نباشد و به وی اطمینان داد که او را به وی برگردانده و وی را از جمله رسولان قرار خواهد داد: (قصص ۴۹/ ۷- ۱۳) در هنگام بلوغ نیز به وی حکمت و علم می دهد: (قصص ۴۹/ ۱۴). مساعدت موسی ۷ از راه خبر رسانی یکی از قبطیان که شورای مشورتی تصمیم به قتل وی گرفته اند: (قصص ۴۹/ ۲۰) و نیز دفاع کردن مومن آل فرعون از موسی ۷ که مانع تصویب قتل وی در شورای مشورتی حکومت شد: (غافر ۶۰/ ۳۵- ۲۸)

مراد آیه: و این پیامبر! مردم قومت که الان به تو آزمایش شده اند، تنها مردمی نبودند که آزمایش شده و به دلیل رفتار ناشایست، مورد عذاب و سپس انتقام قرار گرفتند. پیش از آنها ما قوم پادشاه مصر را آزمایش کردیم تا واکنش آنها را بسنجیم؛ موسی ۷ که شخصیتی ارزشمند و بزرگوار بود، به سوی آنها آمد.

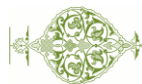
أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸)

این آیه، تفسیر رسالت موسی ۷ به قوم فرعون است. آیه مقصود از رسالت موسی ۷ را نجات بنی اسرائیل از بردگی اجتماعی، اقتصادی، معیشتی و سیاسی شمرده است. زیرا این بزرگترین مشکل جامعه بنی اسرائیل بود. از آیه استفاده می شود که دین به عدالت اجتماعی و رفع ستم از طبقات محروم توجه جدی دارد و برای تحصیل کرامت مردم و نجات از دست ستمگران تلاش کند.

(أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) حکایت کلام حضرت موسی ۷ به فرعون و قومش است. «ان» تفسیریه است. «أَدُّوا» اگر به معنی رساندن باشد؛ در اصل از ماده «ادی» به معنای رسیدن و رساندن چیزی به موردش می باشد. البته گفته شده استعمال این کلمه در جایی است که آن چیز در ذمه دیگری باشد.^۱ منظور از «أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ»، تقاضای آزاد سازی بنی اسرائیل از اسارت و بردگی و سپردن آنها به حضرت موسی ۷ است. مراد از «عباد الله»، بنی اسرائیل اند که متدین به دین الهی بودند و گرفتار فرعون و یاران او شده بودند. استفاده از تعبیر «عباد الله» روشن می کند که به بردگی گرفتن بندگان خدا، گردن فرازی در برابر خداست. موسی ۷ از فرعونیان می خواهد که بنی اسرائیل را به وی بسپارد و با او همراه سازد. مطلب مهم در تفاوت بندگی و بردگی این است که برده را به جبر و برخلاف اعتقادش به پیروی از خود وادار می کنند اما بنده با درک آزادانه از صاحب اختیاری دیگری و به اختیار خود زیر چتر بندگی دیگری می رود.

(إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) این عبارت علت دستور تسلیم و سپردن بنی اسرائیل به حضرت موسی ۷ را توضیح می دهد. مراد این است که دستور آزاد سازی بنی اسرائیل، از سوی خداست نه تقاضای موسی ۷. منظور از «امین»، امانت داری در رسالت است. نسبت دادن خود به امانت از سوی حضرت موسی ۷ برای این است که قبطیان تصور نکنند وی این





مطلب را از پیش خود می گوید و به خدا نسبت می دهد. این احتمال از آنجا بود که درخواستی به سود قوم خود یعنی بنی اسرائیل مطرح می کرد.

مراد آیه: وی به قوم فرعون گفت: بندگان خدای متعال را به من بسپارید، و از اسارت و بردگی آزاد کنید، این تقاضا را از سوی خود نمی گویم بلکه رسولی از سوی پروردگار و امین در ابلاغ رسالت هستم.

نکته: تاکید بر رسالت و امانت در ابلاغ رسالت در مسائلی که به سود خاندان و اقوام رهبران برگشت می کند، نشان از اهمیت رفع هر گونه برداشت نادرست مخاطبان، مبنی بر بهانه کردن دین برای رسیدن به مطلوب شخصی رهبر و رسول در باره خود و وابستگی نشان دارد. رسولان و مصلحان اگر موضوعی را در باره قوم خود هم پیگیری می کنند، به جهت دینی بودن، یا انسانی بودن آن است و از جنس استفاده ابزاری از دین برای رسیدن به مقاصد شخصی نیست.

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۹)

این آیه، بخش دوم و تکمیلی رساندن دستور خدا به قوم فرعون برای آزادی بنی اسرائیل است.

(وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ) آیه، عطف به «أَنْ أَدْعَا» در آیه سابق است. «ان لا تعلو» به معنی عدم برتری جویی و خود بزرگ بینی در مواجهه با اوامر الهی است. «علی الله» منظور «علی امر الله» است.

(إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ) تعلیل برای رسالت، در جمله «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» است. «آتیکم»، «آورده ام برای شما» از ماده «اتی»، «آمدن» در اینجا با تعدیه آن با «باء» در «بسلطان»، به معنای «آوردن» است. منظور از «سلطان» سلطه است که در برهان قاطع و ادله حاکم و بدون تردید؛ و یا معجزات شاهد بر صدق نبوت دلالت می کند. از جمله آنها تبدیل عصا به اژدها یا سفید شدن دست هنگام بردن در داخل یقه و گریبان لباس می باشد. از آیات گذشته روشن می شود که مراد نشان دادن دو معجزه ید بیضاء و اژدها شدن عصا است. چنانکه در سوره اعراف ۳۹ / آیات ۱۰۶-۱۰۸ پس از درخواست مذکور از فرعون و بزرگان قومش، فرعون از وی تقاضای نشانه ای مبنی بر درستی رسالتش کرد که خدای متعال چنین گزارش می کند: قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ. وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ. فرعون گفت: اگر آیه و نشانه ای آورده ای پس آن را بیاور (و نشان ده) اگر از راستگویانی. پس موسی عصای خود بیفکند، که ناگاه اژدهایی آشکار شد. موسی علیه السلام دست خود را زیر بغل برده بعد بیرون آورد ناگهان مردم دیدند که دست موسی سفید و درخشان شده است. همین مطلب در سوره شعراء ۴۷ آیات ۱۶-۳۲ با اضافه بحث از ربوبیت خدای متعال آمده است.

مراد آیه: و با سرکشی در امتثال فرمان الهی، بر خدا برتری جویی و استکبار نکنید! زیرا من بر رسالت و الهی بودن این فرمان، معجزات حاکم و روشن گری برای شما آورده ام.





وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (۲۰)

این جمله ادامه گفتار موسی ۷ با قوم فرعون است و کاشف از احتمال بالایی بود که وی ۷ در باره فرعونیان می داد. (وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ) آیه، عطف به «أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ» در آیه هجدهم است. «عُذْتُ» پناه می برم، در اصل از «عوذ» به معنی پناه بردن به هنگام مواجهه با شراست.^۱ پناه بردن به پروردگار موسی ۷ و قوم بنی اسرائیل نشانه این است که «رب» همه مردم تنها خداست هر چند قوم فرعون ادعا می کردند که رب آنها پادشاه مصر است. این مطلب کنایه است از این مطلب که واهمه ای از تهدیدهای شما ندارم. «ترجمون» سنگسارم کنید، از «رجم» به معنای سنگ زدن به قصد دور کردن از خود و نیز کشتن با سنگ است که از بدترین انواع مرگ است. فرمان دورشدن از خیر - شیطان رجیم - و یا راندن به وسیله دشنام و فحش دادن است. تکیه بر «رجم» - در میان انواع کشتن ها - یا بدان جهت است که عادت آنها در عقاب کسی که مخالف دینشان است، کشتن یا راندن با سنگ بود. هم چنین ممکن است مراد از «تَرْجُمُونِ»، راندن به وسیله دشنام و تهمت و نسبت های ناروا همچون جادوگری و دروغگویی و... به ایشان باشد. چنانکه چنین شد و فرعونیان به وی نسبت سحر دادند تا وی را از خود برانند: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (اعراف ۳۹ / ۱۰۹) ظاهراً این قول قوت بیشتری دارد. به خصوص که این قول در هماهنگی داستان موسی ۷ با ماجرای پیامبر اسلام ۹ که ایشان را با تهمت و دشنام استقبال کردند، تناسب روشنی دارد. به خصوص که دستگاه فرعونی به کشتن به وسیله میخ شهرت داشت. چنانکه یکی از تفاسیر «ذی الاوتاد» در سوره فجر ۱۰ / ۱۰ همین است: «وَفِرْعَوْنُ ذِي الْأَوْتَادِ» و با فرعون دارای سپاهیان نیرومند، یا دارای میخ ها (بی که برای شکنجه محکومان آماده کرده بود). این گونه موضع محکم در مقابل خطرات احتمالی از ناحیه مخالفان کاشف از عزم قوی و مستحکم موسی ۷ در ابلاغ رسالت و هزینه های مخافت ها با آن است.

مراد آیه: و من در ابلاغ این رسالت نگرانی ندارم زیرا به پروردگار خود و صاحب اختیار شما پناه می برم از اینکه مرا با سنگسار / تهمت و دشنام از خود برانید.

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزِلُونِ (۲۱)

همانطور که گذشت این آیات در مقام تقویت قلب پیامبر اکرم ۹ از راه بیان نمونه مشابه درباره موسی ۷ است. مکیان ایمان نیاورده و دست به اتهام زدن به حضرت محمد ۹ زدند؛ خدای متعال نیز در این آیه همین بخش از چالش های میان موسی ۷ و قوم فرعون را گزارش می کند. فرعونیان نیز نه تنها ایمان نیاوردند بلکه دست از سر موسی ۷ نیز برنداشته و به وی تهمت زدند.

(وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزِلُونِ) «ان» حرف شرط است. «لام» در «إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي» به معنی «باء» است. در اصل این

۱. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۳۱۵.



«لام»، علت برای تضمین معنای «رکون» در فعل «ایمان» است. ضمیر در «باء» به حضرت موسی و رسالت ایشان برمی گردد. «فاعتزلون» مرا رها کنید و از مخالفت با من کناره بگیرید. در اصل به معنی دور شدن یا دور کردن و بیزاری جستن به لحاظ جسمی یا قلبی و یا ذهنی است^۱ «فاعتزلون» در اینجا به معنی کناره گیری و دست برداشتن از اذیت حضرت است-چه رجم گفتاری و چه رجم عملی یعنی با من نه دوستی کنید و نه دشمنی، نه به خیر متعرض من شوید و نه به شر^۲.

مراد آیه: و اگر به من ایمان نمی آورید، حداقل مرا رها کنید و از تهمت زدن و شتم من دست بکشید.

نکته: درگیری قوم فرعون با موسی همراه شد با انواعی از عذاب های موقت که در سوره اعراف ۳۹ / ۱۳۰-۱۳۶ گزارش شده است: و ما فرعونیان را به خشکسالی ها و کاستی فرآورده ها دچار کردیم باشد که در یاد گیرند. پس، هرگاه نیکی به آنان روی می آورد می گفتند این از آن ماست و اگر بلایی به ایشان می رسید به موسی و همراهان وی فال بد می زدند؛ آگاه باشید که فالشان نزد خداوند است اما بیشتر آنها نمی دانند. می گفتند: هر نشانه ای برای ما بیاوری که ما را با آن جادو کنی ما به تو ایمان نمی آوریم. ما هم بر آنان سیلاب و ملخ و شپش و وزغ و خون را به گونه نشانه هایی روشن فرستادیم باز سرکشی ورزیدند و قومی گناهکار بودند. و همین که عذاب بر آنان فرود آمد، گفتند: ای موسی! پروردگارت را به پیمانی که با تو دارد برای ما بخوان! اگر این عذاب را از ما بگردانی سوگند می خوریم که به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو گسیل خواهیم داشت. و چون آن عذاب را- تا مدتی که باید به آن می رسیدند- از آنان می گردانیدیم باز آنان پیمان شکنی می کردند. بنابراین از آنان انتقام گرفتیم و برای آنکه آیات ما را دروغ شمردند و از آنها غافل بودند آنان را در دریا غرق کردیم.» اما در اینجا به این گونه عذاب ها اشاره نمی شود زیرا هدف بیان ماجرای فرعونیان و موسی ۷ بحث انتقام است که از آیه ۲۲ به آن توجه می دهد.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ (۲۲)

آیه بیانگر یأس و ناامیدی حضرت موسی ۷ از ایمان آوردن فرعون و فرعونیان است. همچنان که نشان دهنده دست برداشتن قوم فرعون از اتهام زدن و دشنام به او است. همانطور که در نکته آیه ۲۱ گذشت، با اینکه پیش از انتقام اصلی مراحل از عذاب های موقت در باره فرعونیان اتفاق افتاده بود اما به دلیل اینکه بحث مورد نظر آیات تمرکز روی انتقام و عذاب قطعی از اتهام زندگان به رسولان الهی در دنیا بود که در آیه ۱۶ به آن تهدید کرده بود، در اینجا ماجرای انتقام از قوم فرعون را یاد آور شد.

(فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ) «فاء» دلالت بر تفریع و تعقیب این مطلب بر گذشته دارد. «هوَلَاءِ» اشاره به قبطیان یعنی قوم فرعون است. مجرمون» از جرم به معنای قطع و بریدن بر خلاف مقتضای حق است و از مصادیق آن گناه است که رشته میان بنده و خدا را قطع می کند^۲ صفت «مُجْرِمُونَ» ثبات آن ها در گناهکاری و قطع ارتباط با رب را رسانده و

^۱ راجع به اصطلاحات، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۶۵.

^۲ مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۸۸.





اشاره به سبب دعاء حضرت موسی ۷ دارد؛ یعنی جرمشان به حدی است، که تبدیل به شخصیت آنها شده ولذا مستحق هلاکت‌اند. هر چند عبارت آیه جمله ای خبری است، اما کلمه «دعا» نشان از شکایت حضرت از ایشان دارد
مراد آیه: پس موسی ۷ پس از آنکه تذکرات لازم را به ایشان داد اما ایشان نپذیرفتند و دست از تهمت و آزار وی برنداشتند، در مقام درخواست از پروردگارش اظهار داشت، این قوم فرعونی اجتماعی هستند که در گناهکاری و قطع ارتباط با پروردگار ثبات شخصیت پیدا کرده‌اند!

فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۲۳)

پس از دعای حضرت موسی ۷ از استواری شخصیت فرعون و فرعونیان بر رفتار مجرمانه، در این آیه خدای متعال به مرحله انتقام گرفتن از آنها توجه می‌دهد:

(فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا) «فاء» در «فَأَسْرِ» فرع بر «فدعا» در آیه قبل است. «أَسْرِ» حرکت ده! از مصدر «أَسْرَى» به معنی حرکت شبانه است. و «لَيْلًا» تأکید و تصریح بر واقعی بودن حرکت شبانه بنی اسرائیل دارد. حکمت دستور حرکت شبانه در عبارت بعد آمده است. مراد از «عبادی»، بنی اسرائیل است.

(إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ) جمله استینافیه خبری و برای پیشگویی حادثه ای است که به زودی پس از حرکت شبانه اتفاق می‌افتاد. ضمیر در «إِنَّكُمْ» به بنی اسرائیل برمی‌گردد.

مراد آیه: پس از دعای موسی ۷ و اصرار فرعونیان بر رفتار مجرمانه، به موسی ۷ دستور دادیم که بندگان من را شبانه از مصر خارج کن، شما دنبال می‌شوید!

وَأَتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ (۲۴)

آیه در ادامه تشریح انتقام پروردگار از فرعونیان است، و روشن می‌کند که به دنبال کشاندن فرعونیان، و عبور از دریا مقدمه انتقام بوده است.

(وَأَتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا) در «أَتْرُكِ»، استعمال مجازی آن، یعنی عدم مبالات به چیزی و رها کردن آن مد نظر است. منظور از «البحر»، همان رود بزرگ «نیل» یا همان «دریای سرخ» (قلزم) است.^۱ «رَهْوًا» به معنای ساکن و آرام بودن راه، یا باز و گشاده بودن و وسعت در آن است.^۲ و مراد از عبارت این است که از آن‌جا که راه دریا برای حضرت موسی ۷ و بنی اسرائیل، به واسطه زدن عصا بر دریا باز شده بود، دریا را به همان حالت ساکن و آرام و هموار و باز و خشک

^۱ . دریای قلزم نام قدیمی دریای سرخ است. قلزم از شهرها و بندرهای قدیم مصر بر کرانه خلیج سوئز و نقطه پایانی کانال سوئز در سوی دریای سرخ بود. قلزم در نزدیکی کوه طور واقع است از دوران باستان پایانه خاوری کانال قدیم سوئز به‌شمار می‌آمد. نام قدیم دریای سرخ در متون عربی و فارسی یعنی «دریای قلزم» از نام این شهر گرفته شده‌است. رومیان این محل را کاستروم (Castrum به معنی دژ) و یونانیان Clysma) Klyduma (به معنی نابودی) [۲] می‌نامیدند که نام قلزم شکل عربی شده نام یونانی آن یعنی کلیسما است. محل غرق شدن فرعون که در تعقیب موسی بود در قلزم است و به این خاطر نام قلزم یعنی «نابودی» به آن داده شده‌است. داریوش بزرگ هخامنشی این محل را با کانالی به دریای مدیترانه پیوند داد و یکی از لوحه‌های داریوش نیز در نزدیکی قلزم کشف شده‌است. همچنین در این شهر بود که مالک اشتر نخی سردار سپاه علی بن ابی طالب توسط نیروهای تحت امر معاویه و به‌دست پیرمردی با شربت عسل مسموم گردید و شهید شد.

^۲ . راجع به اصطلاحات، مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۸۳.



پشت سر گذاشته و با زدن عصا به دریا راه را نبندد و بگذارد که فرعون و لشگریانش هم وارد این راه شوند و علت این دستور، جمله بعد است که می‌فرماید: «إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ» تعبیر به «غرق شده» با اینکه آن‌ها هنوز غرق نشده بودند، اشاره به قطعی و حتمی بودن این فرمان الهی است.

مراد آیه: که با عصایت راهی از دریا برای خود باز کن و بنی اسرائیل را از آن عبور ده و دریا را همانگونه باز و ساکن نگه دار تا فرعونیان به طمع دست یابی به شما وارد دریا شوند که در این صورت آنها غرق شوندگاند.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۲۵) وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ (۲۷) كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ (۲۸)

آیات تنبیه مردم مکی در باره انتقام از قوم فرعون است در این آیات به میراث بزرگی که بعد از غرق فرعونیان به بنی اسرائیل به ارث رسید اشاره می‌کند.

(كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ) «كَمْ» افاده کثرت می‌کند؛ یعنی چه بسیار! «ترکوا» به معنای باقی گذاشتند و رها کردند؛ در اصل از «ترک» به معنی انداختن چیزی در جایی با اختیار است؛ که مجازاً بر جدا شدن و رها کردن بدون اختیار هم اطلاق می‌شود، مانند مال و ارثی که میت از خود بر جای می‌گذارد، لذا به آن «ترکه» گفته می‌شود. ضمیر در «ترکوا» به غرق شدگان «مغرقون» برمی‌گردد. «من» بیانی «عُيُون» ممکن است اشاره به چشمه‌هایی باشد که از دامن برخی کوه‌ها سرازیر می‌شد، یا شعبه‌هایی باشد که از رود نیل سرچشمه می‌گرفته است.

اشاره به نعمت باغ‌ها و چشمه‌ها (جنات و عیون)، بدان جهت است که سرزمین مصر به برکت رود نیل، بسیار سرسبز و حاصلخیز بود. همچنین اشاره به (زروع و مقام کریم) بدان جهت بوده که آن‌ها زراعت‌های عظیمی در سرتاسر رود نیل از انواع و اقسام مواد خوراکی و غیر خوراکی داشته که اقتصادشان بر پایه آن می‌چرخیده و قصرها و مساکن آباد هم که از مهم‌ترین وسائل برای زندگی انسان است.

(وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ) «زروع» کشتزارها، روئیدنی‌ها جمع زرع به معنای کشتزار است. مقام مکان قیام است که مجازاً به معنای تمکن از سکونت است مراد از «مقام کریم» بهترین و نفیس‌ترین مکان‌ها است. همچون قصرها و خانه‌های زیبایی که فرعونیان در آن‌ها ساکن بودند. تنوین آن هم به جهت تکثیر است؛ یعنی نه تنها یک مقام کریم، بلکه مقامات بسیار داشتند.

(وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ) بیانگر نعمت‌های دیگر خداوند به فرعونیان، غیر از باغ‌ها و چشمه‌ها، کشتزارها و بهترین جایگاه‌ها است. «نَعْمَةً» به معنی تنعم - از آنجا که به فتح نون و برای مرة است - به معنای یک بار تنعم است یا مطلق معنای مصدری مراد بوده که با این صیغه (نَعْمَةً)، مجموع نعمت‌های گفته شده را همچون یک شیء در نظر گرفته است. یا چیزی است که وسیله تنعم است؛ که این تفسیر با معنای «ترک» نیز مناسب‌تر است. «فاکِهین» به معنی استقرار در عیش

خوش طبع سالم و معتدل می‌باشد. و هرگونه تنعم و لذت را شامل است؛ هر چند گاهی به معنی استفاده کردن از «فواکه»



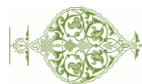
و میوه ها و گاه به معنی گفتگوهای فکاهی و سرور انگیز نیز آمده است. این واژه در اصل از «فکاهة» به معنی مزاح و شوخی است. «فکاهة» به معنی هر نعمتی است که موجب سرور و گشادگی چهره با شد. و «فواکه» به هر چیز خوش طبعی استعمال می شود.

(كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ) «كَذَلِكَ» خبر برای مبتدای محذوف دانسته اند: (الامر كذلك)؛ یعنی «مطلب از این قرار است» که برای تأکید و تقریر موضوع است؛ یا به این معناست که «ما هر که را بخواهیم انتقام بگیریم، چنین عمل می کنیم»؛ «وَأَوْرَثْنَاهَا..» عطف بر «ترکوا» در آیه ۱۲۵ است؛ یعنی فرعونیان آن نعمت ها را رها کرده و ما آن نعمت ها را برای دیگران به ارث گذاشتیم. ضمیر مفعولی «أَوْرَثْنَاهَا» به باغ ها و چشمه ها و قصرها و سایر نعمت هایی که به فرعونیان داده شده بود، اگر منظور همان باغ ها با شد، مراد آن است که قوم دیگری به جای ایشان قوم فرعون در آن سرزمین ساکن شدند. اما پس از آن که تمدن مصر خراب شده و از دست رفت. زیرا در باره وضعیت منطقه مصر و حکومت سازه های مصر، پس از نابودی فرعون و سپاهیان به وسیله دریای سرخ، در سوره اعراف ۳۹ / ۱۳۷ توضیح داده شده که شهر نیز ویران شده است: «وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» آنچه را فرعون و قومش می ساختند و آنچه را بر می افراختند زیر و زبر کردیم. گفته می شود علاوه بر فرعون و لشکریان او که در دریا غرق شدند، دیگر قبطیان نیز در اثر زلزله نابود شدند. و البته احتمال دارد مصریان پس از این هزیمت و از هم پاشیده شدن دستگاه پادشاهی، و به دنبال سال ها قحطی و گر سنگی و انواع عذاب، چنان ضعیف شدند که به طور طبیعی کاخ ها و قصرها و سایه بان ها و داربست های شان رو به خرابی و ویرانی رفته باشد؛ زیرا سرپا نگه داشتن چنین تمدنی، نیازمند ثروت و قدرت بود، که هر دو از دست قبطیان گرفته شده بود. بنا بر این قوم دیگر از جانشین فرعونیان در ظرفیت ها و زمینه های رفاهی و عیش موجود در مصر جانشین شد. بالاخره آنجا منطقه سرسبز و خوش آب و هوایی با امکانات مناسب بود.

می توان مراد از «ها» در «اورثناها» را مطلق نعمت های زمین گرفت که به اراده خدای متعال به اقوام دیگر در هر کجای زمین می رسد. چنانکه موسی در توصیه بنی اسرائیل به شکیبایی بر آزار فرعونیان گفت: ثروت و نعمت های موجود در زمین به لطف خدا بنا می شود و مالک اصلی آنها خداست که به هر که بخواهد عطا می کند. و هر که را بخواهد، جانشین اقوام گذشته در استفاده از آنها می کند: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف ۱۲۸ / ۳۹)

برخی گمان کرده اند که مراد از ارث، وارث شدن مطلق نعمت های زمین نبوده بلکه منظور به ارث گرفتن مجموعه نعمت های موجود در شهر مصر می باشد و منظور از «قوم دیگر» بنی اسرائیل هستند. بعد گفتگو کرده اند که چگونه بنی اسرائیلی که شهر را ترک کردند وارث نعمت های مردم مصر شدند؟ برای پاسخ به این سوال احتمال داده اند که برخی از بنی اسرائیل به شهر برگشتند و در آنجا ساکن شدند و برخی به سمت شام رفتند و در آنجا ساکن شدند. این مطلب را

چنانکه پیش تر ذیل سوره شعراء ۴۷ / ۵۹ گفته ایم، تاریخ باکتاب نمی رساند. ابن عاشور در التحریر و التویر و مشهدی



قمی در کنز الدقائق تصریح کرده اند که مصریان به سمت فلسطین رفته و به مصر برگشته اند.^۱

مراد آیات: چه بسیاری از باغات و چشمه ها و کشتزارها و جایگاه های ارجمند و نعمت هایی که قوم فرعون در آنها در خوشی و دلشادی زندگی می کرد. انتقام ما چنین است. و ما این نعمت ها و فرصت ها را بعد از نابودی قوم فرعون به قوم دیگر دادیم.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ (۲۹)

این آیه، تفریعی بر انتقام از قوم فرعون در آیات گذشته است.

(فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ) «ما بکت» به معنی گریه نکرد؛ مفهوم گریه در مورد انسان معلوم است، اما در مورد سایر موجودات، مقتضای شادی و انبساط و حزن و تأثرشان است.^۲ لذا منظور از گریه نکردن آسمان و زمین بر فرعونیان، متأثر نشدن آن ها و تغییر حالت ندادنشان از نابودی و هلاکت فرعونیان است؛ و این تعبیر، نوعی کنایه بر تأثر منفی نداشتن هلاکت آن ها بر آسمان و زمین و بی مقدار و بی ارزش بودن آن ها است. آسمان و زمین از این قوم خیری ندید که با کشته شدنشان متاثر تلخ داشته باشد. زیرا زمانی که بخواهند اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند، می گویند: «آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه در فقدان او تاریک شدند». ممکن است بر اساس روایت نبی اکرم ۹ از انس که فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه یک درب برای بالا رفتن عملش و یک درب برای پایین آمدن روزی اش در آسمان وجود دارد، و هرگاه بمیرد بر او گریه می کنند»^۳ یا این روایت که از ابن عباس نقل شده: «هرگاه مؤمنی بمیرد، جایگاه نمازش در زمین و قسمتی از آسمان که عملش از آنجا بالا می رود، بر او گریه می کنند»^۴ یا روایتی که می گوید «محل نماز و محل عبادت مؤمن، جایی از آسمان که عملش از آن بالا می رود و جایی از آسمان که روزی اش از آنجا نازل می شود، بر او گریه می کنند»^۵ یا ممکن است بر اساس برخی روایات دیگر- که در نکته ها آورده می شود-، مراد از گریه آسمان و زمین، گریه حقیقی و به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص- غیر از سرخی معمول و همیشگی- باشد، که در مورد آن ها اتفاق نیفتاد. چنانکه گفته شده گریه آسمان بر حضرت یحیی ع و بر امام حسین ع چهل روز و با طلوع و غروب قرمز خورشید همراه بوده است.

(وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ) «منظرین» به معنی مهلت داده شدگان و منظور عدم تأخیر عقوبت آن ها است. ضمیر در «علیهم» و «ما کانوا» به غرق شدگان؛ یعنی فرعون و قومش برمی گردد. این جمله، کنایه از سرعت جریان قضاء و قهر الهی درباره فرعونیان و برطرف نشدن آن تو سط هر گونه مانع و علاجی است. چنانکه در سوره یس ۵۰ / ۴۱ می فرماید که اینها امکان وصیت به دیگران و یا برگشت به اهلشان را پیدا نمی کنند؛ «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» یا در

۱. ابن عاشور، التحرير و التنوير، ج ۲۵، ص ۳۲۹؛ مشهدی قمی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۱۲۸.

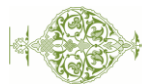
۲. مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۲۶.

۳. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۹۸؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، ج ۱، ص ۳۰.

۴. طبرسی، همان.

۵. مشهدی قمی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۱۲۹.





سوره قصص ۴۹ / ۸۱ در گزارش نابودی قارون و فرو رفتن وی به زمین از نداشتن هر گونه فرصت و یاری گرفتن یاد کرد: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ»

مراد آیه: آنان چنان در زمین فساد کردند که هنگام انتقام ما، آسمان و زمینی که بر آن قدم می زدند، بر ایشان متأثر نشد و گریه نکرد و به آنها مهلت برای هیچ گونه اقدامی نیز داده نشد!

نکته: گریه آسمان و زمین بر انسان هایی که هلاک می شوند، موجب تحلیل هایی شده است؛ برخی اظهار داشته اند که آسمان و زمین خنده و گریه ندارند بلکه این تعبیر کنایه ای از شدت شادی و اندوه برای امری مثل تولد یا اندوه در باره تولد و مرگ فرد یا جمعی از انسان هاست. برخی نیز گفته اند مراد از آسمان و زمین اهل این دو مکان یعنی فرشتگان، جنیان و انسان ها است.

به نظر می رسد برپایه معارف قرانی حمل آیه بر معنی حقیقی گریه قوی با شد. توضیح آن که در قران یرای زمین و آسمان و برخی پدیده های دیگر طبیعی مثل کوهها (جماد) و پرندگان (جاندار) نوعی درک و شعور بیان شده است: در سوره سبأ ۵۸ / ۱۰ بیان می کند که به کوهها و پرندگان دستور دادیم که همگام و همراه با داوود به تسبیح مشغول شوند. چنانکه در سوره حشر ۱۰۱ / ۲۱ بیان می دارد که کوهها درک عظمت خدا کرده و از ابهت او متلاشی می شوند: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ..»

همچنین که استفاده می شود آسمان و زمین ظرف در برگیرنده بشر است، همچون جان وی که در ظرف بدن وی قرار دارد. عدم سلامت روح و جان به بدن صدمه زده و مثلاً ستون فقرات را کج و یا فشار و قند و چربی و دیگر بیماریها را بر بدن تحمیل می کند، به همین کیفیت انسان ها در کالبد آسمان و زمین قرار گرفته اند و رفتار نادرست آنها سلامت آسمان و زمین را تهدید می کند: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم ۴۱/۸۴) از این رو باران درست نمی بارد و سیل و خانمان سوز می شود و زلزله ها زندگی بشر در این گهواره را تهدید می کند. لذا به مردم توصیه می شود تا استغفار کنند و به درگاه خدا توبه ببرند تا آسمان به مهرش برگردد و بارش های مفید و موثر داشته باشد: هود به مردمش گفت: «وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ» هود ۵۲ / ۵۲) و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید و آنگاه به سوی او توبه آورید تا از آسمان بر شما بارانی یکریز فرستد و شما را نیرو بر نیرو بیفزاید..» و نوح در گزارش رسالتش به خدای متعال در باره گفته هایش به مردم عرض کرد: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا» و گفتیم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او بسیار آمرزنده است؛ تا (باران) آسمان را بر شما ریزان، بفرستد.» (نوح ۷۱ / ۱۰ - ۱۱) بنا بر این آسمان و زمین کاملاً با انسان ها و اقوام منطقه خود ارتباط دارند و فساد و صلاح انسان ها و بازگشت و استغفار آنها بر آنها مؤثر است. حال اگر انسان های ناصالحی در محیط آنها قرار گیرند، مرگ آنها رهایی

و نجات آنها را بدنبال دارد و لذا تأثیر منفی از مرگشان نخواهند داشت برخلاف زمانی که انسان ها و جامعه عابد بر آنها



قدم بزند و زیر سقف آن باشد که موجب اندوه و گریه در مرگ این موجودات مصلح می شود.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱)

در آیات گذشته سخن از غرق و هلاکت فرعونیان و نابودی قدرت و شوکت آنها و انتقال آن به دیگران بود، آیات مورد بحث از نقطه مقابل آن، یعنی از نجات و رهایی بنی اسرائیل از چنگال فرعون سخن می گوید. مقصود از آیه بشارت نجات مؤمنان به پیامبر اکرم ۹ از شر و آزار مشرکان مکه از راه بیان وضعیت بنی اسرائیل بعد از انتقام از فرعونیان است.

(وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ) لام در «لقد» برای سوگند و «قد» برای تحقق و قطعیت است. «مُهین» به معنی حقیر و ضعیف، از «مهن» به معنی ناچیز و بی مقدار است که تحت قدرت دیگری قرار دارد و هرچه درباره اش اراده کند، انجام می دهد. و منظور از نجات بنی اسرائیل از «عذاب مُهین»، نجات آنها از اسارت و بردگی فرعونیان است. آنها را به کارهای سخت وادار کرده و شکنجه های طاقت فرسا می دادند. به طوریکه موجب تحقیر و خواری آنها بوده، به همین جهت است که تعبیر به «عذاب مُهین» شده است.

(مِنْ فِرْعَوْنَ) عبارت بدل از «مِنْ الْعَذَابِ الْمُهِينِ» در آیه قبل است؛ این که بحث از قوم فرعون در اینجا به فرعون منتهی شد، زیرا این فرد که علی رتبه و پادشاه آنها بود، قدرت قوم در آزار بنی اسرائیل را تقویت و استوار می کرد. از این رو به طور خاص بروی تمرکز شد. در سوره هود ۵۲ / ۹۸ به نقش محوری پادشاه چنین توجه داده است: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ»؛ «و در روز رستخیز، پیشاپیش قومش می آید و آنان را به دوزخ درمی آورد و بد آبخوری است که بدان درمی آیند»

(إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ) جمله استیناف بیانی، برای بیان آزاری است که «فرعون» ایجاد می کند. «عالیا» بزرگ و شریف را عالی می گویند اما این کلمه به تناسب مورد استعمال در برتری جویی و تجبر و سلطه طلبی نیز اطلاق شده است: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا...» (قصص ۴/۴۹) بی گمان فرعون در زمین (مصر) گردنکشی ورزید و مردم آنجا را دسته دسته کرد... «مِنْ الْمُسْرِفِينَ» حال از ضمیر «عالیا» است. «من» بیانیه است. منظور از «مُسرف» بودن فرعون - همچنانکه در تفسیر آیه «...وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ» (یونس ۸۳/۵۱) گذشت - این است که او از زیاده روی کنندگان در امور باطل و حرام و فساد بود.

مراد آیات: و به تاکید ما بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده، رها کردیم، خواری که از جانب فرعون متوجه آنها می شد. فرعون برتری جویی از بین قومش که در فساد در امور بنی اسرائیل و خوار کردن آنها زیاده روی می کردند.

وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَی الْعَالَمِينَ (۳۲) وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ (۳۳)

این آیه، اشاره به یکی دیگر از موهبات خدای متعالی بر بنی اسرائیل؛ و اشاره به فرصتی است که در اختیار مومنان

به اسلام عطا شده است. این مطلب برای مومنان درگیر با مشرکان مکی بسیار امید بخش است.





(وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ) ضمیر مفعولی در «اخْتَرْنَاهُمْ» به بنی اسرائیل برمی گردد. مراد از «الْعَالَمِينَ»

تمام امت‌های عالم تا رستاخیز است؛ و منظور از «اخْتَرْنَاهُمْ» برگزیدن بنی اسرائیل است. اختیار قوم بنی اسرائیل تنها یک بار آن‌هم در سوره دخان مطرح شده است. این اختیار غیر از فضیلت است که در سوره اعراف آمده است: «قَالَ أَعِزَّ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (اعراف ۳۹ / ۱۴۰) برتری‌هایی است که می‌تواند در بین اقوام اختیار شده صورت گرفته باشد مثل رسولان که با وجود اصطافی و اختیار اما برخی برخی فضیلت دارند: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ...» بنابر این مراد آیه، گزارشی تاریخی از انتخاب بنی اسرائیل در تاریخ ظهور این قوم در آن شرائط است. این اختیار به دلیل ستمی است که آن‌ها را از فرعونیان دیدند و بر آن شکیب کردند. در باره برگزیدگی این قوم و اینکه بر جهانیان زمان حضور آنها بوده یا بر همه جهانیان حتی در زمان کنون و اینکه مثبت بوده یا منفی مباحثی گفته شده که ورود نمی‌کنیم.

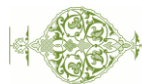
«عَلَىٰ عِلْمٍ» به معنی علم پروردگار به استضعاف آنها و آمادگی‌های آنها برای شکوفاکردن ظرفیت‌ها است. پروردگار می‌دانست که اینها زیر ستم قوم فرعون قرار گرفته‌اند و خدای متعال آنها را برای نجات از دست این مردم اختیار کرد. چنانکه در سوره قصص ۴۹ / ۵ فرمود: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» پس استضعاف برگزیدگی را به دنبال دارد. پس اختیار بنی اسرائیل با صفت استضعاف و استعدادهای سرکوفت شده آنها ارتباط دارد. منتهی تعبیر «عَلَىٰ عِلْمٍ» روشن می‌کند که پروردگار متعال می‌داند اگر موانع کنار زده شوند، این مردم استعداد خود را شکوفا می‌کنند.

(وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ) مراد از «الآيات»، اموری مثل نجات به وسیله عصا از دست فرعونیان و رود نیل، زنده شدن مردگانی که قصد ملاقات پروردگار را داشتند، انزال تورات بر موسی و امور از این دست است که در ماجرای پر نشیب و فراز نجات تا استقرار در بیابان اتفاق افتاد. منظور از «بَلَاءٌ» اختبار و آزمایش است؛ هر یک از این بلاها آیت و نشانه‌ای بود تا بلکه اینها به پروردگار و بندگی او بازگشت کنند و در مسیر سعادت باقی بمانند. و منظور از «مبین» بودن این امتحان، آزمایش آن‌ها با نشانه‌های بسیار روشن است که جایی برای تردید در تشخیص نشانه پروردگار بودن باقی نگذارد. این عبارت نشان می‌دهد برتری بخشیدن خدا و لطف او به امتی، پایان کار نیست بلکه آغاز آن است. چنانکه آدم و حوا برگزیده شدند اما در بهشت به منع از شجره ممنوعه آزمایش شدند. بنی اسرائیل نیز به نجات از دست فرعونیان برگزیده شدند اما برگزیده شدن به معنی پایان امتحان آنها نبود. در سوره اعراف ۳۹ / ۱۶۸ بیان می‌کند که بنی اسرائیل به انواعی از بلاهای نیک و بد آزمایش شدند. هدف این بود تا اینها به سوی خدا بازگردند؛ یعنی در زندگی و پیچ و خم‌های آن از خدای متعال فاصله نگیرند: «وَبَلَوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

مراد آیات: و قطعاً ما بنی اسرائیل را که گرفتار استضعاف شده بودند، با علم به شایستگی آنها بر مردم آن روز جهان

برگزیدیم. و به آنها نشانه‌هایی دادیم که در آنها آزمایش خوبی و بدی بسیار روشن آنها از سوی ما بود.





نکته:

۱. این آیات نشان می‌دهد ابتلاء و آزمایش، سنتی ثابت در زندگی است که چیزی آن را تغییر نمی‌دهد و بر انسان است که از نعمت‌ها به همان گونه حذر کند که از نعمت‌ها و سختی‌ها حذر می‌کند؛ زیرا در هر حال، حقیقت بلا و آزمایش دامنگیر انسان است. همچنانکه امام علی^۷ نیز فرمودند: «ای مردم! باید خدا به هنگام نعمت شما را ترسان ببیند، چنانکه به هنگام کیفر، هراسان می‌بیند.»^۱

۲. بیان سرگذشت موسی و بنی اسرائیل برای مخاطبان این آیات، نوعی دلگرمی و قوت قلب برای آنهاست تا در مقابل قدرت‌ها و دشمنان بزرگ هراسی به دل راه ندهند و بدانند که اگر شایسته باشند پروردگار متعال آنها را برگزیده و به نجات آنها اقدام خواهد کرد. البته نجات بندگان خدا آغاز راه است و پس از آن باز آزمایش ثبات بر راه بندگی، از راه نشان‌ها و بلاها پیگیری می‌شود.





بخش سوم: پاسخ به دیدگاه مجرمان درباره نبود حیات دوباره و تاکید بر تفاوت فرجام گناه پیشه گان و متقیان در رستاخیز

آیات: ۳۴ - ۵۷

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) هر آینه این [کافران] می گویند:
 إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵) «جز مرگ نخستین، دیگر [واقعهای] نیست و ما زنده شدنی نیستیم.
 فَاَتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) اگر راست می گوئید، پس پدران ما را [باز] آورید.
 أَمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبْعِ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) آیا ایشان بهترند یا قوم «تُبْع» و کسانی که پیش از آنها بودند؟ آنها را هلاک کردیم، زیرا که گنهکار بودند.
 وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۳۸) و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده ایم.

ما خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) آنها را جز به حق نیافریده ایم، لیکن بیشترشان نمی دانند.
 إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) در حقیقت، روز «جداسازی» موعد همه آنهاست.
 يَوْمٌ لَا يَغْنَىٰ مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی تواند حمایتی کند، و آنان یاری نمی شوند،
 إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲) مگر کسی را که خدا رحمت کرده است، زیرا که اوست همان ارحم الراحمین

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ (۴۳) آری! درخت زقوم،

طَعَامُ الْأَثِيمِ (۴۴) خوراک گناه پیشه است.

كَالْمُهْلِ يَغْلَىٰ فِي الْبُطُونِ (۴۵) چون مسِ گداخته در شکمها می گدازد

كَغَلِي الْحَمِيمِ (۴۶) همان جوشش آب جوشان.

خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷) او را بگیرید و به میان دوزخش بکشانید،

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) آن گاه از عذاب آب جوشان بر سرش فروریزد.

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹) بچش که تو همان ارحمند بزرگواری!

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰) این است همان چیزی که درباره آن تردید می کردید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (۵۱) به راستی پرهیزگاران در جایگاهی آسوده [اند].





فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۵۲) در بوستانها و کنار چشمه سارها.

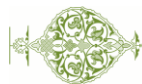
يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ (۵۳) پرنیان نازک و دیبای ستبر می پوشند [و] برابر هم نشسته اند.
كَذَلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۴) [آری،] چنین [خواهد بود] و آنها را با حوریان درشت چشم همسر می گردانیم.
يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمْنِينَ (۵۵) در آنجا هر میوه ای را [که بخواهند] آسوده خاطر می طلبند.
لَا يَدُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) در آنجا جز مرگ نخستین، مرگ نخواهند چشید
و [خدا] آنها را از عذاب دوزخ نگاه می دارد.
فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۷) [این] بخشی است از جانب پروردگار تو. این است همان کامیابی بزرگ.

تفسیر:

بعد از تهدید اهل شک که با رسولان برخورد نامناسب دارند به عذاب های مقطعی و انتقام هلاک و وعده اهل یقین به وراثت نعمت های زمین، مردم را به دو دسته مجرم و متقی تقسیم کرد. در بخش سوم سوره وضعیت مجرمان و متقیان را از جهت اعتقاد به رستاخیز بررسی کرد و برای هر کدام فرجامی رنج آوری لذت بخش گزارش می کند. از این آیات استفاده می شود که عامل لغزش این افراد به سمت جرم، انکاری است که از حیات دوباره و روز رستاخیز دارند.
إِنْ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى وَ مَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ (۳۵) فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶)

در این آیات، از اعتقاد اهل شک در باره مرگ و رستاخیز سخن گفته و از شاهد صدق نظرشان در احتجاج با پیامبر اکرم ۹ یاد می کند.

(إِنْ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ) «هؤلاء» اشاره به مکيان اهل شکی است که پیامبر اکرم ۹ را با اتهامات خود آزار می دادند.
(إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى وَ مَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ) این آیه مقول قول آیه قبل است. ضمیر «هی» اشاره به عاقبت و نهایت زندگی یا مرگ است که از سیاق کلام فهمیده می شود. گویا مشرکان در سوره غافر از زبان پیامبر شنیده بودند که از دو میراندن و دو زنده کردن سخن گفته است: «قَالُوا رَبَّنَا أُمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ...» (غافر ۶۹ / ۱۱) لذا در اینجا بیان می کنند که ما دو میراندن نداریم تنها یک مرگ داریم. در اینکه منظور از «موتتنا الاولى» چیست؟ اگر منظور مرگ پیش از آغاز زندگی است، مراد این است که ما تنها یک مرگ داشته ایم، که پیش از آمدن به دنیا بوده و پس از آن، مرگی در کار نیست! آنچه می بینیم، تناسخ است و تبدیل شدن به موجودات جدید در بدنهای دیگر. نظیر آنچه اکنون هندوها در قالب تناسخ مدعی هستند. این تناسخ ادامه دارد، برای آن پایانی تصور نمیشود. در این تناسخ فردی که به ظاهر می میرد در جسم دیگری حلول می کند و بازگشتش به حیات در همان جسم و شکل گذشته محال می باشد. استاد مکارم



شیرازی در این باره می گویند: «شواهد متعددی است که نشان می دهد آن ها به نوعی بقاء روح معتقد بودند، خواه به صورت تناسخ و انتقال روح به بدن های تازه و خواه به اشکال دیگر. از جمله اعتقاد آن ها به پرنده «هامه»، معروف است که برخی قبایل عرب معتقد بودند روح انسان پرنده ای است که در جسم او منبسط شده که با مرگ او از جسم بیرون آمده و اطراف جسد او به طرز وحشتناکی طواف کرده و در کنار قبر او ناله می کند و معتقد بودند این پرنده ابتدا کوچک بوده، سپس بزرگ تر شده تا به اندازه جغد می گردد که دائماً در وحشت بوده و جایگاهش خانه های خالی و ویران و قبرهاست.^{۳۸} در تفسیر آیه «قَالُوا رَبَّنَا أُمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ...» (غافر ۶۹/ ۱۱) گذشت که برای انسان یک مرگ پیش از احیا متصور است، یک احیا که از عالم جنینی و در دنیا شروع می شود و تامرگ ادامه دارد؛ سپس مرگ است که انسان را به عالم برزخ ارتحال می دهد، پس از آن میراندن در برزخ و زنده کردن در عالم رستاخیز است. بنا براین تصویر، مشرکان مکی که در سوره غافر سخن پیامبر در باره انواع مرگ را شنیده اند، و می دانند که مرگ اول، مرگ پیش از عالم حیات دنیوی است، در این کلام ادعا می کنند: ما جز مرگی که پیش از ورود به زندگی دنیا بود، نداریم؛ و مرگ های بعد، مرگ نیست بلکه انتقال و حلول به اجساد دیگر یا حلول در پرندگان است.

احتمال دوم اینکه مرادشان از مرگ اول، پذیرش مرگ به معنای میراندنی است که در دنیا اتفاق می افتد؛ و در کنارش منتفی شمردن حیاتی است که پس از آن واقع شود. چنانکه پیش تر در سوره انعام ۵۵/ ۲۹ از زبان آنها در باره نفی چندین حیات سخن گفت: «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ».

«وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ»، تأکید قصر و حصر آیه است. نَشْرُ وِإِنْشَارُ بمعنی گسترش دادن است. وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا مراسلات: ۳. قسم بیادهای گسترده که ابر را بطرز مخصوصی میگسترند. زنده کردن مردگان را نیز نشر دانسته اند: «نَشْرَ اللَّهِ الْمَوْتَى وَأَنْشَرَهُمْ: أَحْيَاهُمْ» بنظر می آید این از آنجهت است که زنده شدن دو باره هر یک از انسانها، یکنوع گسترش دادن اوست. ذرات بدن در اثر حرکت و جنبش رشد کرده، گسترش یافته و بدن را تشکیل می دهند. ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ عِبَس: ۲۲. سپس آنگاه که خواهد او را زنده میکند.

(فَاتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) این آیه تنمه کلام اهل شک و حجت آن ها بر نفی و انکار بعث است. که از مؤمنان می خواهند اگر در این ادعا که حیات دیگر و رستاخیز وجود دارد صادقند، به هر وسیله ای پدران آنها را دوباره به دنیا برگردانده و آن ها را زنده کنند. منظور از «آوردن پدران»، زنده کردن آنها برای اثبات ادعای معاد است.

برخی گفته اند این سخن: «فَاتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» از سوی ابو جهل بن هشام به پیامبر گفته شد که او جد خود قصى بن کلب را که از راستگویان بود زنده کند تا آنها از او درباره جهان پس از این سوال کنند.





مراد آیات: البته این اهل شک مکی که به اتهام زدن به تو رو آورده و هشدارها و اعتقادات را به بازی گرفته اند، می گویند: آن چه از مرگ بود جز مرگ اول ما پیش از آمدن به دنیا نبود و سپس ما همیشه زنده هستیم (یا می گویند، مرگ و میراندن ما جز میراندن اول از دنیا نیست) و ما انتشار حیات در روز دیگر و به شکل برزخی یا رستاخیزی نخواهیم داشت! اگر این حیات و انتشار دربرزخ و رستاخیز درست است، پس شما این مومنان پدران ما را دوباره به زندگی دنیا بیاورید، اگر راست می گوئید!

نکته: اینکه این سخنان تایید نشده است و به تقاضایشان پاسخ گفته نشده، روشن بود زیرا در صورت زنده شدن مردگان و سخن گفتن با ایشان باز می گفتند: مسحور شده ایم. در سوره انعام ۵۵/۱۱۱ در پاسخ تقاضای مشرکان که می گفتند، ملائکه بیایند و با آنها مستقیم سخن گویند، فرمود: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَسَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ» و اگر ما فرشتگان را به سوی آنها فرو می فرستادیم و مردگان با آنها سخن می گفتند و بر آنها همه چیز (از خواسته های شان) را گروه گروه در مقابل شان گرد می آوردیم، باز هم ایمان نمی آوردند، مگر آنکه خدا (به اراده حتمی و قهر و جبر) بخواهد، و لکن بیشتر آنان (با این روحیه عناد خود) نادانی می کنند.

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷)

این آیه، تهدید مجرمان مکی است که رستاخیز را انکار می کردند. همچنانکه قوم تبع و اقوام قبل از آنها همگی هلاک شدند. در این آیه آنها را تهدید می کند که شاید در این دنیا نیز سرنوشتی همچون قوم مجرم تبع که از نظر مکانی در مدین ساکن و به مکیان نزدیک تر بودند، پیدا کنند.

(أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ) استفهام در آیه تقریری است؛ زیرا همه می دانند که قوم تبع و مردم قبل از آنها، برتر از این مکیان مجرم بودند. ضمیر «هم» به مجرمان مکی که انکار رستاخیز می کردند، برمی گردد.

در قرآن کریم، دوبار از قوم «تبع» یاد شده است؛ یکی در این آیه و دیگری در آیه: «وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ» (ق ۱۴/۳۴). ذکر قوم «تبع» در این آیه، به آن دلیل بوده که آنها قومی قدرتمند بودند، به طوریکه با لشکریان شان به راه افتاده و حیره را تصرف کرده و سمرقند را ویران و آن را از نو ساختند و رئیس آنان وقتی نامه می نوشت، در آغاز مرقوم می کرد «به نام آنکه مالک خشکی و دریا و خورشید و بادهاست».^{۳۹} در تفسیر آیه ۱۴ سوره «ق» توضیحاتی درباره «قوم تبع» گذشت و گفته شد سرزمین یمن که در جنوب شبه جزیره عربستان قرار دارد، از سرزمین های آباد و پربرکتی است که در گذشته مهد تمدن درخشانی بوده است. تعبیر به «تبع» برای کثرت اتباع آنان بود، غالب سلاطین و قوم تبع مردمی بودند که انبیاء خود را تکذیب کردند و به عذاب الهی گرفتار شدند به جز پادشاه





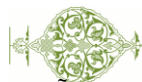
یعنی «تبع و سط» که شخصی مؤمن و صالح بود؛ بلکه بعضی گفته اند که او همان ذوالقرنین است که دو قرن سلطنت داشت و حضرت خضر و الیاس نزد او بودند.

مشهور است که «تبع» لقب یکی از پادشاهان حمیر در یمن بود. گفته شده نامش «اسعد ابوکرب» و به قولی «سعد ابوکرب» است.^{۴۰} «تبع» لقب پادشاهان یمن بوده و به جهت آنکه مردم بسیاری پیرو و تابع آنها بودند؛ یا از این جهت که یکی پس از دیگری روی کار می آمدند، چنین ملقب شده اند.^{۴۱} «قوم تبع»، جمعیتی بودند با قدرت و نیروی فراوان و حکومت پهناور و گسترده اما به تدریج راه جرم را گرفتند، و در نتیجه به هلاکت رسیدند. در این صورت مراد از برتری قوم تبع این است که پادشاه و مردمش - به شرحی که در نکته ها می آید - وقتی وارد مکه و مدینه شدند و قصد نابودی این دو شهر را داشتند، با شنیدن خبر اینکه در آینده پیامبر آخرالزمان در این شهر ظهور می کند دست از تخریب و کشتار در شهر کشیدند. این رفتار کجا و رفتار مکیان که با همین پیامبری که از خود شان است و در مکه ظهور کرده، برخورد می کنند. خدای متعال تبع را بعد از این رفتار مودب با رسول به دلیل جرم و انکار رستاخیز نابود کرد، حال با مردمی که با رسول خود چنین رفتار ناشایستی می کنند، و مجرم هستند، چه خواهد کرد.

(وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) به اقوام کافر قبل از قوم تبع، همچون قوم نوح، عاد و ثمود اشاره دارد. این اقوام همگی مومن بودند اما به تدریج دچار شک شدند، از معبر شک عبور نکرده و در آن متوقف شدند تا اینکه کار شان به مخالفت با رسولان الهی و نشانه های آشکار کشید. سپس به مجرمانی پایدار تبدیل شدند و در نهایت بعد از اینکه تنبیهات مقطعی چاره نکرد، دچار انتقام الهی شدند.

(أَهْلَكْنَاهُمْ) استتشاف بیانی، بیان از ابهامی است که در سؤال تقریری نهفته است یعنی سؤال از مقایسه بین شما و قوم تبع و اقوام قبل از آن، به این جهت است که ما آنها را هلاک کردیم و همه در استحقاق هلاکت مشترک هستید. (إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ) تعلیل «أَهْلَكْنَاهُمْ». و بیان جامعی برای سبب هلاکت آنهاست. لذا چون مجرمان مکی همانند آنها مجرم و منکر رستاخیز هستید، سرنوشتی همانند آنها خواهند داشت. با اینکه بحث از انکار روز رستاخیز است اما روی صفت مجرم بودن اینها تاکید شد تا روشن شود انکار رستاخیز مجور ارتکاب هر جرم و جنایتی خواهد شد. چنانکه در سوره قیامت ۶/۳۱ گذشت چون انسان نمی خواهد هیچ مانعی جلوی او را بگیرد با انکار سوال می کند: روز رستاخیز کی می رسد؟ «يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»

مراد آیه: آیا این مجرمان مکی از نظر کیفیت امکانات زندگی و قدرت و شوکت بهترند، یا قوم پادشان تبع که ساکن در یمن بودند؛ و نیز دیگر کسانی از مجرمان که پیش از آنها زندگی می کردند؟ هلاکشان کردیم چون مجرم بودند! نکته: اینکه در آیه فرمود «قوم تبع»، تلویحی بر این است که شخص «تبع» هلاک نگردید و تنها قوم او مورد مذمت



قرار دارند.^{۴۲} در برخی روایات نیز از پیامبر اکرم ۹ آمده که فرمودند: «تَبِعْ رَا نَفَرین نَکْنِید؛ زیرا او اسلام آورده است.»^{۴۳} هم چنین روایاتی بر صالح بودن این شخص وجود دارد^{۴۴}، از جمله ولید بن صبیح از امام صادق ۷ روایت کرده که: «تَبِعْ به دو قبیله اوس و خزرج گفت: اینجا سکونت کنید تا پیامبر آخرالزمان ظهور کند و اگر من او را درک کنم، به او ایمان خواهم آورد و در خدمت او خواهم بود.»^{۴۵} هم چنین در روایتی آمده که تَبِعْ در یکی از سفرهای کشورگشائی خود، نزدیک مدینه آمد و برای علمای یهود ساکن آن سرزمین پیام فرستاد که من این سرزمین را ویران می‌کنم تا هیچ یهودی در آن نماند و آئین عرب در اینجا حاکم شود. «شامول» یهودی، اعلم علمای یهود در آنجا به او گفت این شهری است که هجرتگاه پیامبری از دودمان اسماعیل است که در مکه متولد می‌شود و بخشی از او صاف پیامبر را بر شمرد. تَبِعْ که گویا سابقه ذهنی در این باره داشت، گفت: دیگر اقدام به تخریب این شهر نخواهم کرد.^{۴۶} برخی (نویسنده اعلام قرآن) نیز چنین نقل کرده اند که تَبِعْ، ضمن یکی از لشکرکشی‌ها وارد مکه شد و قصد داشت کعبه را ویران کند، بیماری شدیدی به او دست داد که اطباء از درمان آن عاجز شدند. در این میان، «شامول» به او گفت بیماری تو به جهت قصد سوء به کعبه بوده، هرگاه از این فکرت منصرف شده و استغفار کنی، شفا خواهی یافت. تَبِعْ از تصمیم خود برگشت و نذر کند اگر شفا یابد، کعبه را محترم شمارد و هنگامی که بهبود یافت، پیراهنی از برد یمانی بر کعبه پوشاند. این اتفاق در قرن پنجم میلادی به وقوع پیوسته و در تواریخ به حدی نقل شده که به حد تواتر رسیده است و هم‌اکنون در شهر مکه محلی است که «دار التَّابَعَة» نامیده می‌شود.^{۴۷} اخبار در این باره فراوان است.^{۴۸}

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹)

این آیات، عطف به آیات «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَسْنَا الْأُولَى» (دخان/۳۴ و ۳۵) و ردّ بر گفتار مجرمان در انکار رستاخیز پس از مرگ در دنیا ست. مضمون آیات حجت برهانی بر ثبوت معاد است؛ یعنی اگر خدای متعالی فقط و فقط یک چرخه زندگی و مرگ برای انسان‌ها تعیین کند و پس از مرگ رستاخیزی نباشد، این به بازی گرفتن آفرینش انسان است.

(وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ) «لاعیبن» بازیچه، بی هدف، حال است از «خلقنا» در اصل از «لعب» به معنی قول یا کاری که منظور مفید و عقلایی نداشته^{۴۹} و بدون قصد صحیح انجام می‌گیرد^{۵۰} ضمیر تشبیه به

^{۴۲} . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۰۰.

^{۴۳} . طبرسی، همان؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، ج ۶، ص ۳۱.

^{۴۴} . سیوطی، همان.

^{۴۵} . طبرسی، همان، ۱۰۱.

^{۴۶} . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۹۵؛ الوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۳، ص ۱۲۶.

^{۴۷} . مکارم شیرازی، همان، ص ۱۹۶. به نقل از اعلام القرآن.

^{۴۸} . سیوطی، همان، ج ۶، ص ۳۱ و ۳۲؛ الوسی، همان، ج ۱۳، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

^{۴۹} . مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۱۹۲.

^{۵۰} . رغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۴۱.





جنس آسمان و زمین برمی گردد، نه الفاظ آن‌ها- که جمع هستند- و برای همین با صیغه جمع نیامده است.

(ما خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) این آیه بدل اشمال از آیه سابق و تأکیدی بر حقانیت خلقت آسمان‌ها و زمین و بین آن‌هاست «باء» در «بِالْحَقِّ» برای ملابست یا برای سببیت است؛ «حق» امر ثابت و چیزی است که در جای خود قرار دارد. منظور از «حق» بودن آفرینش آسمان‌ها و زمین و مابین آنها، حکیمانه بودن هدف جدی، قاطع و صحیح داشتن از آفرینش آن‌هاست.

(وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) این عبارت، بیان می‌کند که اکثریت مجرمان شناختی از حق و ثابت و صحیح بودن آفرینش ندارند. زیرا اگر این حقیقت را درک کرده بودند، در باره حیات و مرگ خود چنین ادعاهایی نمی‌کردند.

مطلب مهم آن که خدای متعال در این آیات مسأله انکار مرگ پس از دنیا و نیز رستاخیز را که مجرمان ادعا می‌کردند، با مسأله حقیقت آفرینش آسمانها و زمین و پدیده‌های بین آنها ارتباط داد. تا روشن کند مرگ از دنیا و حیات برزخی و نیز مرگ برزخی و حیات رستاخیز یکی از حلقه‌های جریان هدفمند آفرینش است. آفرینش در تمام مراحل و تمام مواردش دارای اهداف در ست و ثابت و قطعی است. سفره آفرینش با عظمت بر مدار حق و ثبات اهداف شکل گرفته است. از این رو هر یک از پدیده‌ها از بزرگ تا کوچک دارای هدف و مقاصد حکیمانه‌ای است. انسان نیز یکی از حلقات این سیستم است که اتفاقاً بهره‌های زیادی از آن می‌برد. بخش بسیار مهمی از هستی در راه زندگی او تسخیر شده است، به انسان قدرت بهره‌گیری از این همه پدیده داده شده است، چگونه است که ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه بهر انسان سرگردان باشند، و در خدمت هدف او و زندگی کریمانه او باشند بعد خود انسان بیهوده و بی هدف باشد. و از هدفداری در این این سیستم هدفمند، استثنا شود. اگر چنین باشد، تمام آفرینش بازیچه‌ای بیش نخواهد بود!

مراد آیات: و ما آسمانها و زمین و پدیده‌هایی را که میان آن دو هستند، بازیچه نیافریدیم! ما آن دو را جز همراه با حقیقت و اهداف استوار و ثابت (یا بسبب هدف‌های حقیقی و صحیح) نیافریدیم، اما اکثر مجرمان به این مطلب مهم شناخت ندارند. اگر به درستی هدفمندی آسمان‌ها و زمین را درک کرده بودند، ادعای عدم انتشار خود را بعد از مرگ مطرح نمی‌کردند، تا بی‌هدفی آفرینش انسان‌ها را ادعا کنند.

نکته‌ها:

۱. در این آیات، معلوم می‌شود، برای اثبات هدف داری آفرینش انسان و اینکه بدون رستاخیز این هدف محقق نمی‌شود باید به هدفداری سیستم جامعی که انسان در آن قرار دارد، توجه داد.

۲. رستاخیز پرده از هدفداری آفرینش انسان برمی‌دارد. انسان در دنیا ظرفیت‌های فردی و اجتماعی خود را شکوفا می‌کند و یا استعدادهای خود را ضایع و فرصت‌ها را لگد مال می‌کند. همچنانکه انسان بر دیگران تأثیری دارد و در زمان اندک زندگی بناهای خیر یا شری پایه‌گذاری می‌کند، اگر برزخی نباشد که منتظر تجمیع بازتاب‌ها و





تأثیرات رفتارش باشد و اگر رستاخیزی نباشد که ثمره تلاش های مثبت و منفی خود را بچشد و نتیجه کسب های خود در دنیا را تجربه کند، تمام تلاش های این جهانی وی در جهت افساد یا اصلاح و نقش های مثبت یا منفی او عبث و بازیچه خواهد شد. از این رو انسان هایی که این حقیقت را درک کنند، به ضرورت رستاخیز حکم می کنند.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰)

این آیه به منزله تاکید بر تحقق روز رستاخیز و زمان آوردن نیاکان مجرمان است که تقاضا می کردند آنها را بیاورند. اطلاق «يَوْمَ الْفَصْلِ» به جهت آن است که در این روز متقیان از مجرمان جدا می شوند. «مِيقَات» به معنی وقت، موعد، زمان تأجیل و سرآمد است؛ و منظور از «مِيقَات» بودن روز قیامت، سرآمد بودن آن روز برای جزاء و حسابرسی انسان ها است. منظور از «هم» مجرمان است؛ به نظر می رسد منظور وعده گاه مجرمان و پدران شان است. پدرانی که از مومنان به تمسخر تقاضا می کردند که اگر در ادعای رستاخیز راستگو هستند، پدران شان را بیاورند. یا منظور قوم مجرمان از مکیان و دیگر مجرمان هلاک شده از قوم تبع و دیگر اقوام پیش از آنهاست. «أَجْمَعِينَ» تاکید این اجتماع است.

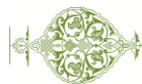
مراد آیه: به راستی روز جدایی میان اقسام مردم متقی و مجرم، وعده گاه این مکیان مجرم و دیگر مجرمان از اقوام دیگر / وعده گاه این مجرمان و پدران شان است. پدرانی که ادعا می کردند، امکان بازگشت آنها به زندگی وجود ندارد.

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲)

ممکن است مجرمان دلخوش یاری بت هایبیاشند که ولایت آنها را پذیرفته بودند، هدف آیه، نا امید کردن مجرمان از یاری شدن از سوی این سرپرستان ادعایی و اثبات امکان نصرت و شفاعت برای افرادی است که مشمول رحمت خدا باشند.

(يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا) «یوم» عطف بیان یا ظرف برای «یوم الفصل» است. «یغنی» بی نیاز می کند، از «غنا» به معنای کفایت و بی نیازی است. و منظور از «لا یغنی» به فریاد نرسیدن، به درد نخوردن و بی نیاز نکردن در دفع عذاب از طریق شفاعت و امثال آن است. «ولی» بر وزن «فلس» نزدیکی و قرابت است به گونه ای که بین دو چیز هیچ فاصله ای نباشد. «تولی» پذیرش ولایت دیگری و پیوستگی با دیگران که یکی از فروع دین اسلام است به معنی پیوستگی مومنان با هم است، متحد جان های مردان خداست. لذا وقتی کسی از کسی دور می شود گفته می شود: «وَلَّى عَنْهُ». ولایت به تناسب رابطه ی دو طرف شکل دهنده ولایت واجد ویژگی سرپرستی مثل رابطه ولایت خدا با بشر یا ولایت انبیا و امامان معصوم با پیروان، و ولایت پدر و جد بر فرزندان؛ و در مواردی نیز به دوستی منحصر می شود مثل پیوستگی دو دوست فاجر یا مومن نسبت به هم. نمونه ولایت در امور اجتماعی به معنی سرپرستی این آیه است: «وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». و همینطور بعضی از ظالمان را در اثر اعمالشان ببعض دیگر ولی امر



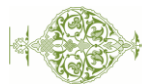


و سرپرست قرار می دهیم. (انعام ۵۵ / ۱۲۹) به هر حال باید به سیاق جملات در قرآن توجه کرد تا نوع پیوستگی را تشخیص داد. مثلاً وقتی گفته می شود: «اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوا» به قرینه «یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ» ولایتی مطرح است که اعمال تصرف در مومنان را موجب شود. این پیوستگی از جنس دخالت و اداره امور دیگری است. که البته با رضایت قلبی و از سر اطمینان خاطر انجام شده است ولایت و پیوستگی با شیاطین نیز از جنس اجازه تصرف شیطانی بر زندگی ولایت پذیران از شیطان است.

مساله بی نیاز شدن به مولایان در آیه مورد بررسی منتفی اعلام شده است. قرآن اتکاء به برخی پدیده ها را در آیاتی که سابق از این نزول یافته ، منتفی اعلام کرده است: «وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» در این آیه توهّم توان ممانعت پول از آتش جهنم را منتفی دانسته است» (لیل ۱۱/۹) این بیان خرید براءت از آتش جهنم با استفاده از مال را که نمونه آن در برخی ادیان باب شده است، منتفی اعلام می کند. در جای دیگر در توصیف سایه های سه شعبه ای که در آسمان جهنم نمایان هست، می فرماید: «لَا ظَلِیلٌ وَلَا یُغْنِی مِنَ الْهَبِّ» سایه های سه شعبه نمی تواند، مانع از شراره های جهنم باشد» (مرسلات ۳۳ / ۳۱) و بالاخره در باره بی فایدگی بت پرستی ، گزارش گفتگوی ابراهیم ۹ با پدر خوانده اش را آورده که فرمود: «إِذْ قَالَ لِأَبِیْهِ یَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ وَلَا یُبْصِرُ وَلَا یُغْنِی عَنْكَ شَیْئاً» ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه شنوا، و نه بیناست، و نه فایده ای برای تو دارد. (مریم ۴۴ / ۴۲) عبارت به کار رفته در آیه عام و شامل بی فائدگی همه انواع ولایت است که با استثنای آیه بعد تخصیص می خورد.

(وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ) ظاهراً ضمیر در این عبارت به مجرمان برمی گردد. از موارد استعمال این دو واژه در آیات قرآن استفاده می شود که «لا یغنی» در جایی استعمال شده که پدیده ای ناخوشایند، برای فرد پیش آمد کرده و فرد بخواهد با استفاده از وسیله یا پدیده ای مانع اثر آن باشد. در مقابل، نصرت شامل تحصیل پدیده های گوارا می شود. افزون آنکه یاری گر، مکمل تلاش های فرد، به وسیله شفاعت و غیر آن می شود. مثلاً در باره بت ها و شریکانی که برای خدا توهّم می کردند، خدای متعال بیان می کند که این شریکان نه می توانند اینها را یاری کنند، و نه حتی قادر خواهند بود که خود را یاری رسانند: «وَلَا یَسْتَطِیْعُونَ لَهُمْ نَصْرٌ وَلَا أَنْفُسُهُمْ یَنْصُرُونَ» (اعراف ۱۹۲ / ۳۹) همچنانکه در یاری نرساندن کسانی که غیر خدا دعا می شوند، فرموده است: کسانی را که غیر از خدا می خوانید، نه شما را یاری خواهند کرد و نه خود، را می توانند یاری کنند! «وَالَّذِیْنَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا یَسْتَطِیْعُونَ نَصْرُکُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ یَنْصُرُونَ» (اعراف ۱۹۷ / ۳۹) و در موردی دیگر بیان می دارد که معبودانی غیر خدا که بامید یاری در امور زندگی انتخاب کرده اند، قادر نخواهند بود که اینها را یاری کنند. بلکه این مشرکان هستند که همچون سپاهیان از ایشان حراست می کنند! «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ یَنْصُرُونَ. لَا یَسْتَطِیْعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ» (یس ۷۴-۷۵)





(إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ) این جمله، یا در محل رفع، استثناء از ضمیر در «لا ینصرون» است؛ که اگر ضمیر آن به همه مردم برگردد، استثناء متصل و به این معنی است که از بین همه مردم که گفتیم یاری نمی‌شوند، تنها کسانی استثناء شده‌اند که مورد رحمت خدا واقع شده باشند.

اما بنا بر آنچه گذشت که مرجع ضمیر در «لا ینصرون» مجرمان باشند، استثناء منقطع و به این معنی است که کفار یاری نمی‌شوند، ولی کسانی که مورد رحمت الهی واقع می‌شوند که عبارتند از متقیان، یاری می‌شوند. با توجه به سیاق این آیات، نفی یاری در رستاخیز به طور مطلق نیست بلکه مربوط به مجرمان است. چنانکه در باره فرعونیان فرمود: اینها را امامان دعوت به آتش قرار دادیم و روز قیامت یاری نخواهند شد: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» (قصص ۴۹ / ۴۱) بنا بر این اگر در آیات دیگر از شفاعت و یاری فرشتگان به مومنان سخن بگوئید، تناقضی در کار نیست. چنانکه در سوره مریم ۴۴ / ۸۷ فرمود: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»؛ «(در آن روز مردم) توان شفاعت کردن ندارند مگر کسی (همانند انبیاء و اولیاء و فرشتگان) که از نزد خدای رحمان پیمانی گرفته باشد و نیز مردم حق شفاعت شدن ندارند مگر کسی که (به واسطه صحت اصول عقایدش) پیمانی برای استحقاق شفاعت گرفته باشد.» و در سوره یونس ۵۱ / ۳ فرمود: «... مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...»؛ «... شفاعت کننده ای جز پس از اجازه خدا نیست...» و در سوره های یوسف ۵۳ / ۱۱۰ و انعام ۵۵ / ۳۴ از نصرت خدا به انبیا یاد شده است. همچنین استثناء می تواند شامل «لا یعنی ..» باشد این قول با مضمون برخی روایات که در آنها اهل بیت: خود و پیروانشان را استثناء شدگان و بی نیاز کنندگان معرفی کرده اند^{۵۱} توجیه می شود.

استثناء شدن شخص ایشان از عدم یاری (لا ینصرون) مطلب روشنی است؛ این بزرگان مصداق کامل کسانی هستند که خدا متعال مورد رحمت خود قرار می دهد و به وسیله قرآن، اعمال صالح و یا پیامبر اسلام یاری می شوند. پیروان اهل بیت نیز به جهت آنکه ایمان و اعمال صالح دارند، مشمول رحمت الهی می شوند. و از عدم نصرتی که شامل عموم مردم می شود، خارج می شوند.

اما استثناء ایشان از بی نیاز نکردن (لا یعنی) به این است که اهل بیت علیهم السلام موالی خود را بی نیاز می کنند. شاید به این معنی که ولایت اولیا ی الهی چون در طول ولایت الله است، موجب بی نیازی پیروانشان از توجه عذاب به اهل ولاء می شود. زیرا با پذیرش ولایت امامان که تجلی ولایت الله است، پیروان متقی شده و در زندگی تابع ولی خود به سمت نور رفته و از چتر ولایت غیر خدا و رفتار ناشایستی که موجب شقاوت و احکام سنگین روز فصل باشد، رها

^{۵۱} عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۲۹؛ «... فقال أبو عبد الله: نحن، و الله، الذي رحم الله. و [نحن و الله] الذي استثنى الله فكنا نغني عنهم.» و همان ۶۲۹ - ۵۳۰ روایاتی با مضمون های دیگر از جمله: عن أبي عبد الله [آله] قال لأبي بصير: يا أبا محمد، و الله، ما استثنى الله بأحد من الأولياء أو الصيابة أو الأنبياء ولا أتباعهم ما خلا أمير المؤمنين [و شيعته]، فقال في كتابه و قوله الحق: يوم لا يغني مؤلّى عن مؤلّى شيئا و لا هم ينصرون إلا من رحم الله، يعني بذلك: عليا [و شيعته]



می شوند.

(إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) این جمله استیناف بیانی، بیان از قدرت الهی در عذاب مجرمان و رحمت خدا نسبت به برخی افراد است. «عزیز» اشاره به قدرت خدا در انتقام از دشمنان-و نبود هیچ گونه مانعی در دفع عذاب او-، و «رحیم» اشاره به رحمت او نسبت به متقیان و نصرت آن‌ها است.

مراد آیات: روز جدایی روزی است که هیچ مولایی از کسانی که ولایت وی را پذیرا شده اند، در مقابل عذاب های جهنم بی نیاز نمی کند. و مجرمان / مردم یاری نمی شوند مگر آن کسانی که مشمول رحمت الهی قرار گرفته باشند. این دسته افراد به وسیله ولایت اولیای الهی از عذاب های آن روز بی نیاز می شوند و همچنین به رحمت الهی مشمول نصرت و یاری قرار می گیرند. زیرا او، بله او، غالب است؛ ومهربان به متقیان می باشد.

نکته: در روایتی امام صادق ۷ به ابوبصیر فرمودند: «ای ابا محمد! به خدا قسم که خداوند کسی از اولیاء، او صیاء و انبیاء را استثنا نفرمود، مگر امیرالمؤمنین علی ۷ و شیعیان او را، سپس این آیات را قرائت کرده و فرمودند «إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ» یعنی علی ۷ و شیعیان او.^{۵۲} اما مشخص است که این روایت، بیان مصداق روشن در میان مسلمانان و در دوره پس از پیامبر اکرم ۷ است و شامل ادیان سابق بر اسلام نمی شود.

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) طَعَامُ الْآثِمِ (۴۴)

این آیات، بیانگر خوراک اهل گناه در یوم الفصل است. این آیات جهت اطلاع پیامبر و متقیان است. زیرا مجرمان و گناهکاران کافر با این خبرهای غیبی مواجه به تمسخر می کنند. روایت شده برای ابوجهل خرما و کره آوردند، آنها را با هم خورد و گفت: این همان زُقومی است که محمد ما را از آن می ترساند، و ما اینک دهان خود را از آن پر می کنیم.^{۵۳} با توجه به سیاق آیات و اینکه هنوز بحث از ورود به جهنم نشده روشن می شود که این آیات از غذای گناهکاران در زمان رسیدگی به پرونده های مردم در روز فصل سخن گفته است.

(إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ) «شجره» در قرآن گاهی بر درخت و گاهی بر مطلق گیاه اطلاق می شود. «زقوم» در اصل از «زقم»، به معنای فرو بردن لقمه با کراحت شدید است، همچنین به گیاه تلخ و بدبو و بد طعم و غذای ناگوار گناهکاران در حشر و جهنم اطلاق شده است. این گیاه دارای حرارت و خشکی بوده و خوردن آن، موجب تشنگی فراوان می شود.^{۵۴} این گیاه برگ های کوچکی دارد و در سرزمین تهامه از جزیره العرب می روید و مشرکان با آن آشنا بودند، شیره تلخی دارد که وقتی به بدن اصابت کند، متورم می شود. این درخت تلخ و بد منظره و بدبو غذای اهل جهنم است. پیش تر در دو مورد از این درخت به عنوان غذای اهل گناه هنگام پذیرایی از این افراد در روز جزا یاد شده است: «لَاكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ» (واقعه ۵۲/۴۶) نیز در جای دیگر پس از بیان پذیرایی های مربوط به ورودی اهل بهشت می فرماید:



^{۵۲} عروسی جویری، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۲۹-۶۳۰.
^{۵۳} طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۰۶، بیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۳۲.
^{۵۴} مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۳۴۹.



«أَ ذَلِكَ خَيْرٌ نُزْلاً أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ» این پذیرایی ورودی بهتر است یا پذیرایی به وسیله گیاه زقوم! (صافات ۶۲/۵۶). آیات بعد از این آیه در بیان صفات این طعام و اینکه ریشه این درخت در جهنم است، اختصاص دارد. از این عباس روایت کرده اند که: «اگر قطره ای از زقوم جهنم بر دنیا فرو آید، زندگی مردم را فاسد می کند.»^{۵۵}

(طَعَامُ الْأَثِيمِ) «الاثیم» بسیار گنهکار؛ صفت مشبیه و به معنی کسی است که در اثر مداومت بر گناه یا گناهان بسیار، گناه در او مستقر و نهادینه و جزئی از ذاتش شده است. این واژه از «اثم» به معنای چیزهایی است که انسان را از ثواب باز می دارد.^{۵۶} و برخی اصل آن را به معنای ضرر می دانند.^{۵۷} برخی گفته اند: مراد از طعام بودن درخت زقوم، طعام بودن میوه آن است.^{۵۸}

در اینجا به دلیل قراین ماقبل و بعد- این اصطلاح بر مجرمانی که پیوند با پروردگار بریده و به رستخیز کافر هستند و ذکرشان در آیات: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى» (دخان/۳۴-۳۵) گذشت. تطبیق می شود. اما عمومیت دارد و انواع گناه کارانی را که به طور موقت یا دائم در جهنم وارد می شوند، شامل می شود. انتخاب حکیمانه این واژه «اثیم» به جای «مجرمان» که موضوع سخن بودند، برای اشاره به انواع گناه کارانی که در حشر کنار هم جمع می شوند، حائز اهمیت است. از کاربرد این واژه استفاده می شود که مجرمان پیوند با پروردگار بریده اند در مقابل بسیار گناه کاران که پیوند خود را حفظ کرده و اهل لا اله الا الله هستند. این دسته وارد بهشت خواهند شد اما پس از تحمل زمان متناسبی که باید مجازات شوند. باز استفاده از واژه «اثیم» به جای مذهب روشن می کند که گناه کارانی که گاه مرتکب معصیت شده اند، در این صف قرار نمی گیرند؛ چنانکه در سوره نجم ۲۳/ ۳۱-۳۲ این افراد را از نیکوکاران شمرد: «... لَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى. الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَعْفَرَةِ..»؛ «تا بدکاران را برای آنچه کرده اند کیفر دهد و آنان را که نیکی ورزیده اند، به نیکی پاداش بخشد. همانان که از گناهان بزرگ و کارهای زشت مگر در لغزش های موردی پرهیز می کنند، بی گمان پروردگارت را آمرزشی گسترده است..»

مراد آیات: به راستی که گیاه زقوم غذای شخص بسیار گناه کار است.

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلِي الْحَمِيمِ (۴۶)

این دو آیه، ادامه توصیف درخت «زقوم» پس از خورده شدن و قرار گرفتن در شکم گناه کاران است. «المهل» به معنای مس، قلع، سرب، طلا، نقره و دیگر فلزات مذاب و گداخته شده است؛ البته به کثافات رسوب کرده روغن گداخته شده هم گفته می شود.^{۵۹} این واژه در اصل به معنی مهلت دادن و توسعه تا آخرین زمان ممکن است و مجازاً بر هر چیزی

^{۵۵} طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۷۸.

^{۵۶} راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۳.

^{۵۷} قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۴.

^{۵۸} ابن عاشور، التخریر و التویر، ج ۲۵، ص ۳۳۸.

^{۵۹} راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۸۱.





که مخلوط و ناخالص باشد، نیز اطلاق می شود^{۶۰}؛ زیرا هر چیزی که در آن معطلی و امهال وجود داشته باشد، موجب خلط آن چیز و عدم خلوص و پاکی آن می گردد.^{۶۱} «یغلی» غلیان می کند، می جو شد. «الغی» به معنی جو شش؛ هر دو از «غلو» در اصل به معنای ارتفاع و بلند شدن است «غلیان» به شدت تأثیر چیزی با حرارت آتش گفته می شود. از تعبیر «یغلی فی البطون» استفاده می شود که غلیان غذای زقوم و تبدیل شدنش به غذایی جوشان پس از خورده شدن و هنگام هضم غذا در معده اتفاق می افتد. «الحمیم» به معنای آب بسیار داغ.^{۶۲} ظاهراً این کلمه به معنی بسیار داغ است اما از نظر مصداق غالباً به آب گرم یا مایع گرم منصرف می شود. در این جا نیز به تناسب مواد مذاب و تشبیه به گرمای در حال غلیان به آب جوشان تعبیر شده است. «كَغَلَى الْحَمِيمِ» حال از ضمیر «یغلی» است.

مراد آیات: این غذا پس از آنکه خورده و در شکم گناه کاران جهنم قرار گرفت، در معده آنها وضعیتی شبیه غلیان فلزات ذوب شده پیدا می کند. جوششی مثل غلیان آب جوش.

خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷) ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸)

پس از آنکه به روز فصل و وضعیت مربوط به شرائط سخت مجرمان از جهت بی فایده گی ولایت غیر خدا و نیز غذای مردم «اثیم» و بسیار گناهکار در آن روز گزارش شد، در اینجا به مرحله وارد کردن آنها به دوزخ توجه می دهد است. دستور بردن آنها به جهنم را همراه با خفت و خواری گزارش می کند.

(خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ) دستور خدا به فرشتگان کشاننده گناهکاران به سوی جهنم است. ظاهراً مراد گرفتن از دست فرشتگان پیش برنده گناهکاران به سوی جهنم، به وسیله فرشتگان موکل جهنم و انجام این دستور در جهنم می باشد. ضمیر به «اثیم» در آیه ۴۴ برمی گردد. «فاعتِلُوهُ» کشیدن با زور و سختی؛ در اصل از «عتل»، هل دادن از عقب^{۶۳}، به معنی گرفتن همه جانبه چیزی و کشیدن آن با زور و خشونت و سختی است^{۶۴} استفاده از این تعبیر نشان دادن خفت و خواری آنها در آن روز است. که مفرد بودن آن، استفاده از واژه های مفرد در کشاندن مجرم به سمت جهنم، تنها و بی یار و یاور ماندن آنها در آن روز را نشان می دهد. مراد از «سَوَاءِ الْجَحِيمِ» وسط دوزخ است - و اینکه وسط چیزی را «سواء» گویند، به جهت آن است که فاصله وسط با اطراف آن مساوی است و انداختن اینگونه افراد به وسط جهنم، به جهت آن است که کانون عذاب های جهنم را لمس کنند.

(ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ) «ثم» برای تراخی رتبی است؛ زیرا ریختن عذاب های داغ از بالای سر، پس از کشاندن و انداختن آنها در وسط جهنم است. «صُبُّوا» از بالا بریزید! در اصل از «صب» به معنی خالی کردن محتویات ظرف است. ریختن از بالای سر استعاره شده تا شدت هجوم عذاب های جهنمی بر سر آنها را نشان دهند. «من» در «مِنْ»

^{۶۰} . مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۲۰۸.

^{۶۱} . مصطفوی، همان، ج ۱۱، ص ۱۹۱.

^{۶۲} . راجع اصفهانی، همان، ص ۲۴۵.

^{۶۳} . ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۳۷۰.

^{۶۴} . مشهدی قمی، کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۱۳۷ و قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲۸۹.





عَذَابِ الْحَمِيمِ» برای تبعیض و نشان‌دهنده آن است که آنچه بر سر آن‌ها ریخته می‌شود، برخی از انواع عذاب‌های جهنم است. مراد از «عذاب»، ابزار عذاب است و اضافه آن به «الحمیم» اضافه بیانی است؛ گفتیم که «الحمیم» عبارت است از هر چیز گرم، البته به طور عمده در آب استعمال می‌شود، اما منحصر به آب نیست.

مراد آیات: این بسیار گناهکار را بگیرید و او را به زور به سمت وسط جهنم بکشانید؛ سپس از بالای سر او برخی از عذاب‌های داغ را فرو بریزید!

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰)

ادامه بیان عذاب‌های جهنمی افراد بسیار گناهکار در روز فصل و بعد از ورود به جهنم و در حال چشیدن عذاب است. ظاهراً این گفته از سوی موکلان جهنم و در مقام همراه کردن عذاب با زبان تحقیر گناهکاران است.

(ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ) «ذُقْ» بچش! «ذُق» استعاره از احساس عذاب است؛ چشیدن، قوی‌ترین حس مباشر جسم می‌باشد. صیغه امر نیز به جهت اهانت و خواری آن‌ها است. «عزیز» صفت مشبیه است که بر پایداری صفت و حالتی در فرد دلالت می‌کند. و به معنی غالب و توانایی است که مغلوب قدرت مخالف نمی‌شود. «کریم» نیز صفت مشبیه به معنی گرامی و ارجمند است.

استفاده از این تعبیر می‌تواند، اشاره به رفتار تمسخر آمیز آنها با رسولان الهی و در مورد ما رسول اکرم ۹ باشد که خود را قوی‌تر و ارجمندتر از این می‌شمردند که کسی ایشان را عذاب کند. یکی از مصادیق بارز این افراد، ابوجهل بود که برای خود قدرت و ارزشمندی متصور بود؛

در برخی روایات آمده که روزی نبی اکرم ۹ دست ابوجهل را گرفتند و فرمودند: «منتظر باش ابوجهل! منتظر باش!» ابوجهل ناراحت شد، دست خود را کشید و گفت: مرا به چه چیز تهدید می‌کنی؟! نه تو و نه صاحب (پروردگار) قادر نیستید با من کاری کنید. در سرتاسر این سرزمین (مکه) من از همه نیرومندتر و گرامی‌ترم! که این آیه نازل شد.^{۶۵} و لذا برخی مفسران گفته‌اند: این آیه پاسخی به ابوجهل است؛ زیرا او مدام می‌گفت: «أنا العزيز الكريم»^{۶۶}

(إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ) این آیه، ادامه گفتار ملائکه به اهل جهنم و اشاره به شک پایدار آنها در باره حیات پس از مرگ و هشدارهای روز رستاخیز است. شک اینها در آیه ۹ گزارش شد؛ شکی که موجب بازی گرفتن هشدارها و مطالب انبیا شد. «هذا» اشاره به عذاب است. «تمترون» تردید می‌کردید، ایجاد شک می‌کردید، اعتراض می‌کردید. از «مراء» به معنی جدال و اعتراض و تردید است.

مراد آیات: ملائکه در هنگام ریختن عذاب بر سر آنها به هر مجرم می‌گویند: بچش! به راستی که تو توانای ارجمند هستی! این عذاب همان است که دائم به آن تردید داشتید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (۵۱) فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۵۲)



^{۶۵} طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۸۰؛ عروسی جویری، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۳۰.
^{۶۶} قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۹۲؛ مشهدی قمی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۲۳۸.



پس از ذکر وعید به اهل شک و گنهکاران و بیان کیفرهای دردناک آنان، این آیات بیانی بر وعده ها و مواهب و پاداش های متقیان است تا با مقایسه، اهمیت هر یک از این دو آشکارتر گردد.

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ) منظور از «متقین» انسان هایی هستند که اهل یقین بودند، هشدارهای پیامبران را جدی گرفته، و از نسبت های ناروا به ایشان حذر می کردند. و فرمانبردار و مطیع پروردگار شدند. «مقام» اسم مکان بمعنی محل اقامت و استقرار و پابرجایی هر چیز، از «قوام» و «قیام» گرفته شده که اسم برای چیزی است که چیزی به آن برپا می شود. «مقامِ اَمین» منظور محلی امن و سلامت از هر گونه مکروه و مطلق ناملایمات و ناراحتی و ناامنی است، همچون حزن، اندوه، اضطراب به جهت احتمال تمام شدن شادی ها و نعمت ها و گرفتاری به خوردن غذاهای نامطبوع و ناگوار. نسبت دادن «امین» به خود مقام و نه صاحب مقام، از باب مجاز بوده که تأکید و مبالغه بیشتری دارد. در واقع مقامی است که اهل ایمنی در آن حضور دارند. توجه به امنیت با استفاده ای که از امین بودن رسول در آیه ۱۸ گذشت، می تواند اشعار به این باشد که پذیرش سخنان رسولان امین الهی، موجب وصول ایشان به مقامات امن خواهد بود.

(فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ) بدل از «مقام امین» در آیه قبل و بیانی برای آن است. استفاده از حرف «فی» عمق و گستردگی بهره متقیان از باغات و چشمه ها را می رساند. تعبیر به «جَنّات» که بر صیغه جمع آمده، اشاره به تعدد باغ هایی باشد که هر یک از بهشتیان در اختیار دارند؛ یا اشاره به باغات و چشمه هایی است که متقیان با توجه به مراتب تقوا به آنها دست پیدا می کنند. منظور از استقرار و بودن متقین در «عیون» و چشمه ها، به اعتبار این است که آنها در میان بستان ها و چشمه ها بوده و جایگاه آنها از هر سو با درختان و چشمه ها احاطه شده است. و ذکر هر دوی «جَنّات» و «عیون» ریشه دوام لذت های بهشت را تشریح می کند. زیرا شادابی درختان و گیاهان به فراوانی آب ها بستگی دارد. همچنین این تعبیر متناسب با قوم فرعون بود که باغات و چشمه های خود را از دست دادند. و مایه های لذت و عیش از آنها گرفته شد. پیش تر نیز در سوره قلم ۱۷/۲-۳۴ به ماجرای ده برادر صاحب باغ صروان در یمن اشاره کرد که به دلیل تلاش برای محروم کردن فقرا و مساکین از زکات، باغ خود را از دست دادند؛ در حالی که متقیان به ازای خویشتنداری خود به مالکیت انواع باغات نزد پروردگارشان بشارت شدند: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ».

مراد آیات: به راستی که پروا پیشه گان در جایگاه امن هستند، در مکان هایی پوشیده از باغ ها و چشمه ها!

يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ (۵۳)

ادامه توصیف زیبا و دلچسب زندگی اهل تقوا در روز فصل است. «مِنْ» نیز برای بیان جنس است. «سُندُس» پارچه نازک و لطیفی است که از ابریشم بافته شده و نفیس می باشد. «إِسْتَبْرَق» پارچه ضخیم ابریشمی است که روی لباس پوشیده می شود. برخی هم گفته اند «سندس» لباس و «استبرق» فرش است. هر دوی این لغات در اصل فارسی بوده که به زبان عربی وارد شده اند و به اصطلاح «معرب» هستند^{۶۷}؛ گفته اند «استبرق» از کلمه فارسی «استبر» یا «ستبر» به





معنی ضخیم گرفته شده^{۶۸}؛ اصل «سندس» هم گفته شده «سندی» یعنی منسوب به سند است.^{۶۹} اگر استبرق پارچه ضخیمی برای فرش باشد که مطلب آیه روشن است، ابریشم نازک برای پوشیدن و ضخیم برای فرش اما — اگر مراد لباس بهشتیان باشد، به معنی محافظت بهشتیان از سرما و گرما نیست؛ زیرا در بهشت سرما و گرمایی وجود ندارد؛ بلکه مراد تنوع لباس های آنها شاید در پوشش داخلی و بیرون از منازل بهشتی و مانند آن باشد. «مُتَقَابِلِينَ» به معنی مقابل هم نشستن؛^{۷۰} این عبارت توصیف امنیت و آرامش ایشان است؛ چراکه آرامش، دورهم بودن و دیدن یکدیگر را به همراه دارد و دیدار دوستان، خود موجب آرامش بوده و از بهترین لذت ها به شمار می رود.

مراد آیه: متقیان در آن جایگاه امن، لباس های ابریشم نازک و لباس های روپوش ابریشمی ضخیم می پوشند / لباس ابریشم نازک برای پوشیدن و پارچه ابریشم ضخیم به عنوان فرش دارند. در حالی که با آرامش خیال روبروی هم قرار دارند!

نکته: توجه دادن به لباس و دور همی های بهشتیان با شرائطی که گروه اندک مومنان مکه در مرحله دوم دعوت اسلام در آن به سر می بردند، تناسب داشت. این گروه اندک پس از آشکار شدنشان در مکه، تحت فشار اجتماعی بودند، آرامش خیال نداشتند و در زندگی راحتی به سر نمی بردند. بیان مقام امن و گزارش این بخش از لذت های بهشتی ایجاد امید و نشاطی برای تداوم استقامت در برابر این فشارها بود.

كَذَٰلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ (۵۴) يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ (۵۵)

(كَذَٰلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ) «كَذَٰلِكَ» یعنی به همین صورت که وصف کردیم. یا مثل آنچه به آنها از داخل شدن در بهشت و لباسهای بهشتی دادیم، همچنین آنها را با حورالعین تزویج می کنیم. مراد از «زَوَّجْنَاهُم» قرین بودن بهشتیان با حوریان است - و معنای لغوی «تزویج» مراد است، نه معنای اصطلاحی آن^{۷۱} (المیزان، ۱۴۹/۱۸) به همین جهت است که با «باء» متعدی شده است.^{۷۲} (کنز، ۱۳۹/۱۲) درحالیکه اگر مراد ازدواج متعارف بود، متعدی بنفسه بود؛ یعنی برای هر یک از متقین به منظور هم نشینی و انس و الفت و نشاط روحی، زوجی از حورالعین قرار می دهیم. این مطلب می رساند که اگر خور العین ها از جنس مونث باشند، به ندیم و همنشین زنان بهشتی نیز خواهند بود. «حورعین» همچنانکه در تفسیر آیه ۲۲ واقعه: «وَحُورٌ عِينٌ» گذشت - «حور» جمع «حوراء» به معنی کسی است که سفیدی چشمش کاملاً شفاف باشد؛ و «عین» به معنی درشت چشم است. «حور عین» به معنی همسرانی درشت چشم است که سفیدی آنها شدید بوده و رنگین بودن مردمک چشمشان، سفیدی آنها را جذاب تر می کند.

(يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ) جمله، حال از «متقین» در آیات قبل است. «يَدْعُونَ» یعنی امر می کنند و اجابت

^{۶۸} زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۲۸۲.

^{۶۹} ابن عاشور، التحرير و التتویر، ج ۲۵، ص ۳۴۰.

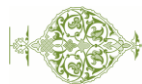
^{۷۰} تاکنون در چهار سوره به این نعمت اشاره شده است؛ آیات: واقعه ۴۶/۱۶: «مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ»؛ حجر ۵۴/۴۷: «وَنَرَعْنَا مَا فِي

صُورِهِمْ مِنْ عَلَٰی اِخْوَانِهِمْ عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ»؛ صفات ۵۶/۴۴: «عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» و در همین سوره، دخان ۱۴/۵۳: «يَلْسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ»

^{۷۱} طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۴۹.

^{۷۲} مشهور قمی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۳۹.





می شوند و اذن داده می شوند که هر میوه ای خواستند، درخواست و احضار کنند. «آمین» حال از ضمیر «یدعون» یعنی خوردن میوه ها، به آنها ضرری نمی زند؛ و از تمام نشدن میوه ها امنیت دارند. این نعمت بهشتیان، در مقابل درخت زقومی است که برای اهل نار آماده شده است. نعمت های بهشتی و اوصافی که برای آنها که در این آیات ذکر شده، کاملاً برعکس دنیاست که انسان بایستی تلاش کند تا به هر چه می خواهد برسد، و از چیزی صرف نظر کند تا بتواند چیز دیگری را کسب کند. از جلوه های امنیت غذاهای بهشتی مطلبی از امیر مومنان ع است: «ای مردم! شما در این جهان نشانه اید که مرگ پی در پی بدان تیر می افکند. با هر جرعه ای آب در گلو جستن است، و با هر لقمه ای گلوگیر شدنی. از دنیا به نعمتی نمی رسید جز که نعمتی را از دست می دهید. هیچ سالخورده روزی از عمر را نمی گذراند جز به ویرانی یک روز از مدتی که دارد، و بر خوردنی او چیزی افزوده نشود مگر آنچه از روز پیشین او است از میان رود و اثری از او زندگی نپذیرد تا اثری از او نمیرد و چیزی از او نماند جز آن که نوبی از او کهنه گردد و نواسته ای از او برپا نایستد جز آن که درویده ای از او بر زمین افتد»^{۷۳}

مراد آیات: مثل آنچه که از پوشش و فرش های بهشتی گفتیم، همراه ایشان حور العین ها را قرین می کنیم. در حالی که در بهشت هر چیز خوردنی شادی آفرینی را سفارش می دهند، ایمن از اینکه غذاها تمام شوند، تقاضای آنها مردود شود و به بدنشان آسیبی برساند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶)

در این آیه به جاودانگی حیات بهشتیان و خلود آنها در بهشت توجه می دهد تا لذت های منتظر بهشتیان را کامل کند.

(لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى) جمله، حال دیگری از «متقین» در آیات قبل است. تعبیر «يَذُوقُونَ» چشیدن و احساس امر ناگوار را می رساند. ضمیر در «يَذُوقُونَ» به متقین برمی گردد. این دسته افراد تنها گرفتار یک نوع مرگ هستند. ضمیر در «فیها» به مقام امن برمی گردد.

در مراد از این مرگ اولی که متقیان داخل در مقام امین می چشند، گفتگو است. زیرا مرگ های مردم انواعی دارد. در سوره غافر ۶۰/۱۱ از زبان کافران در روز حشر اظهار می شود که پروردگارا تو ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی! ما به گناهان خود اعتراف می کنیم. و تقاضای راه خروج از سختی هایی که در رستخیز با آن مواجه هستیم، می کنند: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» و گفته شد که اگر مرگ پیش از حیات را اضافه کنیم با سه مرگ و دو حیات برای کافران مواجهیم. مفسران از مرگ و حیات جنینی، تا مرگ از دنیا و حیات در برزخ و سپس مرگ از برزخ و حیات در آخرت را ذکر کرده اند. ظاهر آنکه حیات و مرگ از جنین در هیچ یک از آیات به عنوان قطعه ای مجزا از حیات و مرگ شمرده نشده است. زنده کردن در دنیا به طور مسلم یک مرحله از





حیات انسان ها ست که مرحله پیش از آن صرفاً مرگ شمرده شده است: **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ** (نجم ۴۳/۲۴) بر پایه این آیه و آیات مشابه دیگر فاصله میان تولد در جنین تا رفتن در قبر یک مرحله حیات و مرگ شمرده شده است: **«ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ»** سپس او را می راند و در قبر کرد (عبس ۲۱/۲۳).

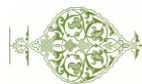
از آیات دیگر نیز استفاده می شود که عموم مردم بعد از این مرگ تنها یک مرحله به نام بعث و رستاخیز دارند: **«وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»**؛ «و بر او — یحیی — روزی که زاده شد و روزی که خواهد مرد و روزی که او را زنده برانگیزند درود باد» (مریم ۱۵/۴۴) همین تعبیر از زبان عیسی ۷ در سخن معجزه آسای وی در کودکی با مردم صادر شد: **«السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»** (مریم ۳۳/۴۴) نیز ابراهیم در باره نقش پروردگار در زندگی خود از مرگ در دنیا و رستاخیز دوباره خود چنین یاد کرد: **«وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي (شعراء ۴۷/۸۱) پس از آن به طور کلی در باره او ضاع همومی مردم فرمود: ای پیامبر بگو: خدا شما را زنده کرد، سپس می میراند، سپس شما را اجتماع می دهد، در روز رستاخیزی که هیچ تردیدی در باره اش نیست... «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ..» (احقاف ۲۶/۶۳)**

رستاخیز عمومی که احیای دوم بود از سوی برخی افراد انکار شد و کانون بسیاری از درگیری ها میان مومنان با کافران بود: (ر. ک. ق ۳/۳۴؛ **أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ** . واقعه ۴۶/۴۷ **وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ** » .

چنانکه در ذیل آیه ۳۵ همین سوره گذشت، ظاهراً از آیات قرآن استفاده می شود که کافران، مرگ پیش از حیات دنیا را باور داشتند و بر این باور بودند که بعد از آن با تناسخ ارواح مواجه هستند و انسان های گذشته کاملاً نابود می شوند و اثری از آنها در زمین باقی نمی ماند. یا بر این باور بودند بعد از مرگ اول که مرگ از دنیا ست، حیات دوباره ای برای ایشان نیست. در سوره زمر ۵۹/۵۹ از زبان مسلمانانی که فریب اینها را نخورده بودند، و در بهشت جا گرفته اند، مساله ای را که کافران در باره عدم رستاخیز تبلیغ می کردند، چنین گزارش داده است: **«أَفَمَا نَحْنُ بِمَبِيتِينَ (۵۸) إِلَّا لَمْ نَمُتْ»** **الْأُولَى وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ** «پس آیا ما نمی میریم مگر مرگ اول و ما در ازای اعمال زشتان عذاب نمی شویم؟!»

از ظاهر مجموعه این آیات استفاده می شود که مومنان و متقیان بعد از مرگ اول زنده و مبعوث خواهند شد. چنانکه در کلام یحیی و عیسی علیهما السلام بود. یعنی تنها مرگ از دنیا دارند و سپس رستاخیزی دارند که تنها مسبوق به یک مرگ بوده است. این تعبیر با حیات برزخی نیز سازگاری دارد که انسان ها در آن زنده شوند و لکن مومنان در آن مرگ را نچشند و صرفاً انتقالی مثل انتقال جنین به دنیا داشته باشند. از این رو بیان فرموده که متقیان مگر مرگ اول را نمی چشند.





اما مجرمان، این دسته افراد احتمالا در میان راه دچار حیات و مرگ دیگری هستند. این مطلب نیاز به بررسی های بیشتری دارد. به نظر می رسد به این مرگ و حیات اضافه ای که مخصوص کافران است در سوره نمل ۴۸/۸۲-۸۶ اشاره شده است. در آنجا توضیح دادیم که پیش از روز رستاخیز جنبه ای با عظمت که بر افرادی مثل مولای متقیان علی ۷ تطبیق شده با کافران سخن خواهد گفت در این زمان خدای متعال از هر امتی گروهی از آنها را که آیات الهی را تکذیب می کردند، محسور می کند، و به یکباره همه آنها در یک جا اجتماع می کنند. به آنها گفته می شود شما بدون اطلاع علمی آیات مراد تکذیب کردید! گفتار قطعی ما در باره عذاب در باره آنها به جهت ستمشان جاری می شود، بدون آنکه سخنی بگویند.^{۷۴}

بنا بر این اعتراف کافران که دچار دو مرگ و حیات هستند و این دو مرگ و دو حیاتی که در سوره غافر گفته شده، عمومیت ندارد و شامل غیر کفار نمی شود. پس مرگ اول مرگ طبیعی همه انسان ها است، حیات مربوط به زنده کردن در دنیا هنگام ظهور دولت حق است، مرگ دوم آنها برای سفر آخرت است و زنده کردن بار دوم برای روز فصل می باشد. از این رو بین آنچه اینها به شکل عام گفته اند و مرگ و زندگی هایی که در قران برای عموم گفته شده، تفاوتی مشاهده می شود.

متقیان به طور عموم تنها همان یک مرگ اول را دارند و دیگر با مرگی مواجه نبوده و نخواهند شد. چنانکه اهل گناه حتی در جهنم وضعت رقت باری دارند و هر لحظه ای آن حالتی میان مرگ و زندگی است: «ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ» و وضعیت عذاب اینها در جهنم چنان است که نه زندگی می کنند و دچار مرگ می شوند. (اعلی ۱۳/۸). «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ»؛ «برای افراد کافر آتش جهنم است، نه کار را بر آنها تمام می کند تا بمیرند و نه تخفیفی در حق آنها اجرا می کند؛ این گونه ما هر شخصی را که در کفر زیاده روی کند، مجازات می کنیم!» (فاطر ۳۶/۴۳)

(وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ) بیان یکی از جلوه های مقام امین است که در این مقام حتی احتمال عذاب و فکر مجازات آنها را نگران نمی کند. «وَوَقَاهُمْ» از مصدر «وَقَاة» به معنی حفظ هر چیزی از چیزی است که آن را اذیت کرده و یا بدان ضرر بزند. «وقی» به معنای نگهداشتن (چیزی) از چیزی که از آن بیمناک است.^{۷۵} تلاقی دو تعبیر «متقین» و «وَقَاهُمْ» در این آیات، نشان دهنده آن است پاداش همان تقوایی که مانع معصیت کردن پرهیزکاران در زندگی دنیا بوده، در روز فصل، بازدارنده آنها از عذاب آخرت است. پروردگار مهربان در سوره نجم ۲۳/۳۲ بیان فرمود: از شما تزکیه کامل نفس را طلب نمی کنم، زیرا از تاثیر گرفتن شما وقتی ریشه ایجادتان زمین است و متاثر شدن شما از رحم مادرانتان را بهتر از شما می دانم، انتظار من تقوای شماست و او به این موضوع از همه بهتر دانایی دارد: «هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ

^{۷۴} جهت توضیح بیشتر رجوع به مگام با وحی، ج ۴، ص ۲۴۸ به بعد.
^{۷۵} راجع به اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۸۱.

مراد آیه: اهل تقوا در آن مکان امن، — از زمان ورود به محشر تا هنگام سکونت در بهشت، جز مرگ اول را که هنگام انتقال به قیامت بود، نمی چشند، و این مقام امن ایشان را از عذاب جهنم نگه می دارد.

نکته‌ها:

۱. معتزلیان بر این آیه استدلال کرده اند که فا سق ملّی هیچ گاه از جهنم رهایی نمی یابد؛ زیرا اگر چنین چیزی جایز باشد، آن ها هم مانند متقین از آتش جهنم دور شده اند (وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ). اما در جواب باید گفت، این آیه مخصوص کسانی باشد که اصلاً استحقاق ورود به جهنم را ندارند و از هنگام ورودشان به محشر در مقام امین جا گرفته اند. و نسبت به مومنان اهل معصیت سکوت دارد.

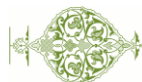
۲. در روایتی طولانی از امام باقر ۷ آمده که فرمودند: «...خداوند در قیامت به بعضی از بهشتیان می گوید: به عزت و جلال و علو بلندی مقام سوگند، من پنج چیز را به او می بخشم... آن ها همیشه جوانند و پیر نمی شوند، تندرستند و بیمار نمی گردند، توانگرند و فقیر نخواهند شد، خوشحالد و اندوهی به آن ها راه نمی یابد، و همیشه زنده اند و نمی میرند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى»^{۷۶}.

فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۷)

این آیه، جمع بندی تمامی مصادیق قرار گرفتن متقین در جایگاه دارای امنیت است.

(فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ) حال از نعمت خدا در آیات قبل و یا مفعول له است. خطاب در آیه به نبی اکرم ۹ بوده و اظهار «رب» به جهت تشریف مقام حضرت و اکرام ایشان است. ظاهراً این تعبیر در مقام بیان تفضل الهی به پیامبر اکرم ۷ است یعنی فضل پروردگار به پیامبر اکرم ۷ موجب شده تا به متقین استقرار در مقام امین و این همه نعمت متوجه شود. «فضل» پروردگار بر کسانی که با پیامبر برخورد مناسب داشته و هشدارهای او و سخنان وی را در باره غیب و تحولات هستی باور کرده و از مخالفت دست کشیدند. لذا خطاب به آن حضرت شد. این تعبیر کریم بودن پیامبر اکرم ۷ را نزد حضرت حق باثبات می رساند.

(ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) «الْفَوْزُ» به معنای رسیدن به خیر و نعمت همراه با سلامتی است. این کلمه در اولین استعمال خود در سوره بروج ۱۱/۲۷، وعده بشارت بهشت را به مؤمنان نیکوکار داده است. «ذَلِكَ» اشاره به تمامی تفضلات پروردگار از زمان استقرار متقین در مقام امین تا داخل شدن آن ها در بهشت و تنعم به نعمت های بهشتی و تا بازداشتن آن ها از اضطراب عذاب های جهنم است. «فوز عظیم» خواندن این نعمت ها، بدان جهت است که بزرگترین آرمان بشر در تلاش های گسترده ای که انجام می دهد، رسیدن به این مقام و بدست آوردن مطلوب هایی خالص و مستمر در لذت و دور از خطرات عذاب و شقاوت هر چند به شکل موقت است. عظمت آن به جهت این است که حتی برخی گناهان و

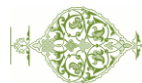


لغزش ها که استحقاق تنبیه های موقت را داشته از او دور می کنند و آنها را بدون چشیدن عذاب این گناهان م شمول نعمت های بهشتی و کرامت های روز فصل می کنند.

مراد آیه: این همه که گفتیم، فضل و لطفی از سوی پروردگار تو به کسانی است که از مخالفت با تو پرهیز کرده اند. تو نزد ما گرمی هستی و ما این فضل ها را به احترام تو به اهل تقوای از مخالفت با رسالت تو، ارزانی کرده ایم. این همه لطف که در آن همه انواع مطلوبات جمع و از هر گونه گزند و حادثه ناگواری حتی گزندهای موقت دور است همان رسیدن به آرمان های مطلوب بزرگ است.

نکته: بدون فضل الهی، بشر هرگز رستگار نخواهد شد. در حدیث قدسی آمده: «عمل کنندگان به اعمال نباید اتکال بر اعمال خود داشته باشند، پس اگر تلاش کنند و نفسهای خود را به رنج و زحمت بیندازند و عمرهای خویش را در عبادت من بگذرانند، مقصرد و به آنچه از کرامت من خواستارند از نعیم در باغهای بهشت، و درجات بالای در پناه من بودن، نخواهند رسید، ولی به رحمت من خواهند رسید، و به فضل من می توانند امیدوار باشند، و به حسن ظن من مطمئن شوند، پس رحمت من در چنان وقتی به آنان خواهد رسید، و رضوان و آمرزش را به ایشان خواهد رساند، و بخشایش من به پاکان آنها همچون لباسی پوشانده شود و خداوند پاک می گرداند هر که را که بخواهد و خدا شنوای آگاه است»^{۷۷} روایت روشن می کند که پاداش اعمال صالح و تقوا، کمتر از آنچه از کرامات و احترامی است که پروردگار متعال برای انسان ها تدارک دیده است. موافق روایت فضل پروردگار در لطف بیش از اندازه تلاش اهل تقوا ظهور کرده است.





بخش چهارم: راهکار خارج شدن مشرکان مکی از شک در رسالت پیامبر اکرم ۹

آیات ۵۸ و ۵۹

فَإِنَّمَا يَسِرَّنَا بِلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸) در حقیقت، [قرآن] را بر زبان تو آسان گردانیدیم، امید که پند پذیرند.
فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹). پس مراقب باش، زیرا که آنان هم مراقبند.

تفسیر:

فَإِنَّمَا يَسِرَّنَا بِلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸)

این آیات تفریعی بر تمام آیات از ابتدا تا این قسمت از سوره است. گذشت که شک توقفگاه خطرناکی است که ریشه همه مشکلات مشرکان از جدی نگرفتن هشدارهای پیامبر اکرم ۷ و به بازی گرفتن آنها و حقایق جهان غیب تا برخورد نادرست با پیامبر اکرم ۷ و سپس مجرم شدن ایشان و مواجه شدن با عذاب های موقت و انتقام در دنیا و گرفتاری در شقاوت همیشگی جهنم می شود. کنار زدن شک هایی که برای مشرکان در رسالت پیامبر داشتند، شاهد لازم داشت؛ خدای متعال در این آیه به آن نشانه اشاره می کند، تا اگر بخواهند از مرحله شک عبور کنند و متذکر حقیقت شوند.

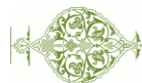
(فَإِنَّمَا يَسِرَّنَا بِلسَانِكَ) «انما» انحصار روان و آسان سازی قرآن بر زبان پیامبر اکرم ۷ است. «یَسِرَّنَا» سهل کردن و روان ساختن، ضمیر مفعولی در «یَسِرَّنَا» به «کتاب» در «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ» (دخان/۲) بر می گردد. «باء» در «بلسانک» برای مصاحبت و همراهی است. منظور از «تیسیر کتاب خدا به زبان رسول خدا» این است که پیامبری که درس ناخوانده بود، جزء بلغای قوم نبود و قوم وی کاملاً از عدم دانش و تسلط وی بر خواندن و نوشتن — تا چه رسد ایراد کلامی مثل قرآن که در اوج فصاحت، بلاغت و رعایت نکات ادبی، بود و تمام ادبا از آوردن مثل آن عاجز بودند — اطلاع داشتند. عجز عرب از آوردن مثل قرآن در سوره های قصص ۴۹ / ۴۹؛ اسراء ۵۰ / ۸۸؛ یونس ۵۱ / ۳۸ و هود ۵۲ / ۱۳ گذشت. قرآن آنها را به آوردن مثل یا حجمی از سوره های قرآن دعوت کرد و ایشان از هماوردی با قرآن ناتوان شدند. بنا بر این همان گونه که برای قوم فرعون معجزه موسی ۷ حجت را تمام می کرد برای مشرکان مکی که شک در رسالت وی پیامبر داشتند، همین معجزه کفایت می کرد.

(لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) تعلیل تسهیل و روان سازی قرآن بر زبان رسول اکرم ۷ است. و ضمیر در آن به مشرکانی که در رسالت وی شک داشتند، برمی گردد.

مراد آیه: ما قرآن را تنها بر زبان تو که فردی درس ناخوانده و مکتب نرفته بودی و جزء بلغای عرب بشمار نمی

رفتی، جاری کردیم تا مکیانی که در رسالت تو تردید داشتند، متذکر حقیقت شوند.





فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹)

این آیه نیز متفرع بر آیه گذشته است. با این توضیح که حال که حجت تمام شده منتظر اقدامات بعدی از سوی خدا در باره ایشان باش! این آیه تهدید و وعیدی بر مشرکان و وعده بر رسول اکرم ۹ است. «ارْتَقِبْ» به معنی منتظر باش و زیر نظر داشته باش؛ فعل امر از «رَقِب» به معنی انتظار و زیر نظر داشتن دیگری است. امر به انتظار در «فَارْتَقِبْ» امر انتظار تحقق وعده خدای متعال در همین سوره مبنی بر عذاب های موقت، انتقام و عذاب اخروی است. «إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» اشاره به انتظار مشرکان در باره پیامبر و آخر ماجرای او است. آنها منتظر بودند تا عذاب و مصیبت هایی بر تو وارد شود. مراد آیه: پس حال که این نشانه نیز آنها را متذکر نمی کند، تو منتظر تحقق وعده های ما در باره ایشان از عذاب های موقت تا انتقام در دنیا و عذاب در آخرت باش! چنانکه ایشان انتظار پایان کار دعوت تو و هلاکت تو را دارند.

نکته های روش شناختی:

۱. آیات سوره روشن می کند، که خدای متعال برای مراقبت پیامبر از رفتار مشرکان و انتظار تنبیه آنها از سوی پروردگار متعال، ابتدا به تقدیر حکیمانه وی جل و اعلی در عالم ملکوت توجه می دهد و روشن می کند که تحولات هستی پیش از وقوعشان به اراده پروردگار مقدر می شوند و فرشتگان، نازل کننده آن مقدرات از سوی خدا به ایشان می باشند. این اطلاع موجب می شود تا از تدبیر و پیش بینی های قطعی پروردگار برای شرائط جدید، آگاه شود. همین امر موجب آرامش و سکینه پیامبر ۷ در مواجهه با تحولات و وقایع نگران کننده از سوی مخالفان می شد. (ر. ک. آیات ۸-۱)

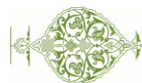
۲. از آیات بخش اول استفاده می شود که خدای متعال برای اطمینان و آرامش قلب پیامبر اکرم ۷ به نمونه ای از این مقدرات که خود وی آن را تجربه کرده و به طور مستمر از سوی فرشته وحی دریافت می کند اشاره کرده و ریشه این کلام نازل شده را خدای متعال و در شب قدر می شمرد تا حضرت ایشان به اهمیت این دسته مقدرات تمام کننده و حکیمانه واقف شوند. این روش که نمونه های قطعی را به یاد آورده اند.

۳. مقایسه میان اهل یقین و اهل شک در خبرهای مربوط به تحولات عالم غیب در شب قدر و اثر متفاوت یقین و شک در مواجهه با آن روشن می کند که قرآن از راه بیان پیامدهای شک و مقایسه آن با یقین مخاطبان قرآن را برای خروج از موضع شک ترغیب می کند. در آیات ابتدای سوره بیان می شود که اهل یقین به ربوبیت خدا و تحولات شب قدر، یقین داشته ولی اهل شک، این امور را به بازی می گیرند. (ر. ک. آیات ۷ و ۹)

مطلب مهم در این مورد آن که خدای متعال علم به امور را هنگامی اهمیت می دهد که بر باورهای شخص اثر بگذارد

لذا از شک کنندگان و یقین داران یاد کرده است و بر آگاهی ها تاکید فرموده است.





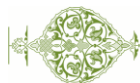
۴. انتظار روزهای سخت برای کسانی که اهل تردید هستند و با هشدارهای پیامبر و نشانه های روز فصل معامله بازی می کنند، به روشی خاص مطرح شده است: ابتدا در آیه ۱۰ سرآغاز ذکر امور ناگوار را با دستور به مراقبت و انتظار پیامبر اکرم ۷ در باره این دسته از مردم آغاز می کند، سپس در بیش از ۴۰ آیه انواع ناگواریها آنها را تشریح می کند و سپس مجدداً ایشان را به مراقبت بر احوال این دسته مردم توصیه می کند. این روش در همین حال به پیامبر زمان تقریبی و مراتب هر یک از عذاب های موقت و مستمر یا دنیوی و اخروی این مردم و تغییر مراحل صفات و شخصیت ایشان را تعلیم می دهد تا پیامبر اکرم ۷ در عذاب اینها تعجیل نکرده و شکیبایی و بردباری لازم را در این فرایند بدست آورد.

۵. در این سوره روشن می کند که تمرکز تربیت دینی بر تغییر معرفتی افراد است؛ اگر افراد اهل یقین شوند، پیامبران تکذیب نمی شوند، با دین و معارف دینی بازی نمی شود، نیازی به عذاب های موقت یا دائم نیست. بنا براین باید تلاش کرد تا مردم، اهل مطالبه برهان و تابع یقین باشند. وجود خلل در این مرحله موجب می شود تا حقایق روشن از سوی افرادی که خود به خوبی آنها را می شناسند مورد تمسخر و تکذیب قرار گیرد.

۶. از آیات بخش دوم و سوم سوره (۱۰-۵۷) روشن می شود که روش تنبیه دادن مردم ابتدا با اعزام رسولان صورت گرفته، سپس در صورتی که پیامبر تکذیب شده، ابتدا عذاب های موقت و هشدار برور کرده است. بعد از که اتمام حجت شد، نوبت به انتقام در دنیا و سپس عذاب در آخرت رسیده است.

۷. از آیات استفاده می شود که روش اثر گذار قرآن، استفاده متناسب از ماجراهای مشابه در تاریخ انبیا است. سوره دخان خطاب به پیامبر اکرم ۷ است. اودرگیر با قومش شده بود، در این شرائط بود که بخشی از ماجرای موسی با قوم فرعون در آیات ۱۷-۳۴ گزارش می شود تا آن حضرت ثبات قلب بیابد و بدانند که برغم قدرت فرعون و قومش اما خدای متعال موسی و بنی اسرائیلی را که به بردگی گرفته شده بودند، نابود کرد. پیروز کردن پیامبر و یارانش بر قوم ضعیف مکه که بسیار سهل خواهد بود.

۸. از جمله مسائل مهم در روش های قرآنی جامع الاطراف دیدن بازیگران نقش های دینی است. هر چند این سوره، به چالش اهل تردید با پیامبر اکرم ۷ اختصاص داشت، اما گزارش وضعیت متقیان از همراهی با این جریانات نادرست، در دنیا و در آخرت، موجب می شود تا تمام اطراف قضیه سهم خود از تدابیر حکیمانه الهی را در باره رفتار با پیامبر اکرم ۷ بدانند. لذا در آیات ۳۰ و ۳۱ از وضعیت پیروان موسی و نجات آنها از دست ستمگران یاد کرد و در آیات ۵۱-۵۷ از نعمت های متقیان گزارش داد.



۹. گفتیم که این سوره خطاب به پیامبر اکرم ۷ در مرحله دوم دعوت ایشان بود. زمانی که گروه اندک مسلمانان آشکار شد. و جامعه مشرک مکی دو قطبی شد. در این مرحله فشار زیادی بر مسلمانان وارد شد. زندگی همراه با اضطراب و ناامنی را تجربه می کردند. برخی به حبشه فرار کردند و گروهی در شعب ابی طالب گرفتار شدند. آخر الامر نیز مجبور به هجرت به مدینه شدند. در این شرائط هنگامی که از نعمت های پروردگار یاد کرده، به امنیت توجه ویژه کرده و نعمت های متعدد در بهشت، رهایی از جهنم و ناگواری ها در سایه نعمت امنیت قرار گرفته است. این روش نشانه حکیمانه بودن انتخاب واژه ها در این سوره و در جایگاه فرهنگی مسلمانان بوده است.

۱۰. توجه به ارجمندی پیامبر اکرم ۷ در شرائطی که مورد آزار اهل تردید قرار گرفته، از روش های بسیار نیکو در سوره است. خطاب سوره با ایشان است، پاداش به پیروان متقی وی، را از باب فضل پروردگار او بشمار می آورد: و«فضلاً من ربک» (آیه ۵۷) چنانکه اصل شب قدر و نزول فرشتگان را رحمت از سوی پروردگار آن حضرت شمرد: «رحمة من ربک» (آیه ۶) این تشویق ها و نوازش ها در شادابی و دوام مجاهدت آن حضرت و هر رهبر سخت کوشی بسیار مفید و موثر می باشد.

